

سرمقاله

اسناد دیگری از کودتای ۲۸ مرداد و درس‌های حاصله از آن

"این کودتا یکی از جلوه‌های بارز وابستگی سلطنت پهلوی به امپریالیسم و در همان حال گواه انکارناپذیری مبنی بر دخالت‌گری‌های تجاوزکارانه امپریالیست‌ها به خصوص امپریالیسم آمریکا در امور داخلی ایران می‌باشد. درست به همین دلیل، علیرغم گذشت بیش از نیم قرن از این واقعه، هنوز هم اسناد کامل چگونگی سازماندهی و اجرای آن و به خصوص نقشی که نیروها و شخصیت‌های مختلف در آن بازی کرده‌اند، تماما اجازه انتشار بیرونی نیافته است؛ و تنها هر از چند گاه گوشه‌ای از اسناد مربوط به این کودتا، در اینجا و آنجا انتشار می‌یابد که در همین حد نیز گواهی است بر نقش مستقیم دولت‌های آمریکا و انگلیس در براندازی دولت محمد مصدق و به قدرت نشاندن مجدد سلطنت پهلوی."

صفحه ۲

در این شماره می‌خوانید:

۷ ژورنالیسم علیرضا نورس زاده بوس تعفن می‌دهد!

۹ امپریالیسم آمریکا، عراق در سالی که گذشت!

۱۱ "پاکسازی قومی" یا نسل‌کشی امپریالیستی در سودان!

یادداشت‌های محرمانه مقامات آمریکا

۱۲ بوش و کمپین جهانی شکنجه را به هم وصل می‌نماید!

نشست سران ناتو در استانبول،

۱۵ انعکاس تداوم تضادهای غارتگرانه امپریالیست‌ها

۱۶ یورش جدید سرمایه‌داران به کارگران کارخانه زیمنس آلمان

۱۷ تلاش دولت آمریکا برای تعویق انتخابات به بهانه تروریسم!

۱۸ افزایش حوادث مرگبار در معادن زغال سنگ چین

۱۹ درس‌های بزرگ کمون پاریس (قسمت آخر)

۲۲ ستون آزاد

۲۳ شعر

درس‌های

جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر

صفحه ۴

دست آورد بزرگ جنبش

دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر،

برداشتن ماسک فریب و ریا از چهره

خاتمی، رو کردن دست او و افشای

همه کسانی بود که می‌خواستند افسانه

اصلاح‌پذیری جمهوری اسلامی را

به باور مردم، تبدیل سازند. کسانی

که مدعی بودند که مردم ایران از

انقلاب خسته شده و صرفاً خواهان تغییرات

و اصلاحاتی در چهارچوب همین نظام می‌باشند.



اسناد دیگری از کودتای ۲۸ مرداد و درس های حاصله از آن

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر علیه دولت محمد مصدق جهت بازگرداندن محمدرضا پهلوی به سلطنت، بدون شک یکی از مهم ترین رویدادهای سیاسی ایران می باشد که علیرغم گذشت ۵۰ سال از آن هنوز خاطره اش در ذهن مردم ما با برجستگی تمام زنده است. چرا که تأثیرات ننگین و دردآوری که این کودتا در سرنوشت مردم ما برجای گذاشت همچنان تداوم دارد.

این کودتا یکی از جلوه های بارز وابستگی سلطنت پهلوی به امپریالیسم و در همان حال گواه انکارناپذیری مبنی بر دخالت گری های تجاوزکارانه امپریالیست ها به خصوص امپریالیسم آمریکا در امور داخلی ایران می باشد. درست به همین دلیل، علیرغم گذشت بیش از نیم قرن از این واقعه، هنوز هم اسناد کامل چگونگی سازماندهی و اجرای آن و به خصوص نقشی که نیروها و شخصیت های مختلف در آن بازی کرده اند، تماما اجازه انتشار بیرونی نیافته است؛ و تنها هر از چند گاه گوشه ای از اسناد مربوط به این کودتا، در اینجا و آنجا انتشار می یابد که در همین حد نیز گواهی است بر نقش مستقیم دولت های آمریکا و انگلیس در براندازی دولت محمد مصدق و به قدرت نشاندن مجدد سلطنت پهلوی. همانطور که می دانیم رژیم شاه، که تمام دستگاه دولتی اش در جهت تأمین منافع امپریالیست ها و به خصوص امپریالیسم آمریکا در ایران تنظیم شده بود، با توسل به سیاست های سرکوبگرانه، تسمه از گردنه مردم ستمدیده ما کشید، هر صدای مخالفی را وحشیانه خفه نمود و ایران را به عرصه تاخت و تاز انحصارات امپریالیستی نمود تا اینکه به دنبال ۲۵ سال مبارزات خستگی ناپذیر مردم ایران و پس از اوج گیری انقلاب توده های

ستمدیده ما برای همیشه به زباله دان تاریخ انداخته شد.

همانطور که گفته شد، گوشه هایی از دخالت گری های آمریکا و انگلیس در این کودتا هر از چند گاهی به دلایلی اجازه انتشار بیرونی پیدا می کند. اخیرا نیز وزارت خارجه آمریکا بخشی از اسناد مربوط به این کودتا را منتشر ساخته است.

یکی از اسناد منتشر شده در این زمینه، تاریخ ۲۰ مارچ ۱۹۵۳ و امضای ژنرال "والتر بدل اسمیت" (Walter Bedell Smith) را دارد که در آن زمان معاونت وزارت خارجه آمریکا را به عهده داشته است. بر اساس این سند، دولت آمریکا در حالیکه با کمک مقامات نظامی و غیرنظامی ایران کودتای ۲۸ مرداد را برنامه ریزی می کرد، در همان حال طرح های جایگزین را نیز در نظر داشته است و در کنار برنامه کودتا برای چنین طرح هایی نیز تدارک می دیده است.

این اسناد نشان می دهند که دولت وقت آمریکا در نظر داشته در صورت شکست کودتای ۲۸ مرداد و قدرت گیری حزب توده* گروه های مسلحی را بر علیه

* وحشت آمریکا از قدرت گیری حزب توده قبل از آنکه از یک شناخت عینی و واقعی از این حزب و ماهیت رهبری آن ناشی شده باشد حاصل اولاً وابستگی این حزب به شوروی و ثانیاً موقعیتی بود که کمونیست ها در سطح جهانی ایجاد کرده بودند. تجربه پیروزی انقلاب چین و رشد مبارزات مردم هندو چین و جنگ کره، آمریکا را به وحشت می انداخت که نکند در ایران نیز با چنین وضعی روبرو گردد. اما متأسفانه ایران از فقدان یک حزب پرولتری در رنج بود و کمیته مرکزی خائن حزب توده علیرغم همه امکانات توده ای اش در عمل نشان داد که قادر به سازماندهی مقاومت طبقه کارگر و دیگر توده های مردم در مقابل دسیسه های امپریالیستی نمی باشد. در آن

حکومت مرکزی سازمان داده و سپس به عنوان "آخرین امکان" ایران را مورد حمله نظامی قرار دهد. بر مبنای این اسناد، جهت پیشبرد این برنامه، دولت آمریکا با تعدادی از سران ایل قشقایی تماس گرفته و موافقت آنها جهت اجرای این برنامه را جلب کرده بود. اسناد اخیراً علنی شده نشان می دهند که حداقل "ده نفر قشقایی" جهت ارتباط های رادیویی توسط مأموران سیا CIA آموزش دیده اند و تجهیزات مخابراتی و پول نقد حداقل ۵ ماه قبل از انجام کودتای ۲۸ مرداد در نقاط از پیش تعیین شده پنهان شده بود. بر مبنای آنچه در این اسناد آمده است، جالب است بدانیم که حتی محمدرضا شاه از "طرح جایگزین"، که قرار بود به این وسیله پایه های قدرت اش تحکیم گردد، نیز اطلاعی نداشته است.

اسناد اخیراً منتشر شده توسط وزارت خارجه آمریکا را از زوایای مختلفی می توان و باید مورد توجه قرار داد و درس های لازم را جهت شناخت روش های کار دشمن بازشناخت. اما در نگاه اول، چند نکته در این رابطه برجسته است.

اولاً، مطالعه این اسناد نشان می دهد که دسیسه و توطئه و کودتا و دخالت نظامی جزء ذاتی سلطه امپریالیسم است و امپریالیست ها علیرغم همه تبلیغات فریبکارانه شان مبنی بر "احترام" به حقوق

زمان یک رهبری کمونیستی در ایران می توانست با درس گیری از تجربه کمونیست های چین در مقابل کودتا به بسیج توده ها مبادرت نموده و جنگی آزادی بخش را بر علیه امپریالیست ها سازمان دهد. جنگی که در بستر خود به پیشرفت و تکامل جامعه کمک نموده و همه ظواهر سلطه امپریالیستی را از صحنه سیاسی ایران پاک می ساخت.

ملت ها و "دمکراسی" و "حق انتخاب" جهت حفظ سلطه اهریمنی خود از توسل به هیچ روش جنایتکارانه ای ابائی ندارند.

ثانیا، این اسناد، سرسپردگی رژیم سلطنت به اربابان امپریالیست اش را باز هم بیشتر آشکار می سازند و نشان می دهند که آنجا که پای منافع آمریکا و قدرت های امپریالیستی در میان باشد آنها حتی سگهای زنجیری و دست آموزی مثل شاه را نیز از همه برنامه های خود باخبر نمی سازند و تنها زمانی که لازم است آنها را همچون مهره ای سرسپرده وارد صحنه می نمایند تا نقش کثیف ضد خلقی خود را بازی کنند. ثالثا، قدرت های امپریالیستی هیچگاه سرنوشت منافع خود را تنها بیک راه و روش گره نمی زنند و به قول معروف همه تخم مرغ های خود را در یک سبد قرار نمی دهند. آنها در حالیکه جهت کودتا برنامه ریزی می کنند، در همان حال خود را جهت برپایی آشوب های مسلحانه و دخالت مستقیم نظامی نیز آماده می سازند.

به واقع، هرچه نقش آمریکا و انگلیس در کودتای ۲۸ مرداد بیشتر روشن می شود زوایای مختلف توطئه گری های امپریالیستی نیز بیشتر از پرده بیرون افتاده و دلایل هرچه محکم تری مبنی بر اینکه جهت رسیدن به آزادی و دمکراسی الزاما باید سلطه امپریالیستی به مثابه دشمن اصلی خلق های ایران را آماج حمله اصلی خود قرار داد در مقابل اذهان عمومی قرار می گیرد.

وقتی که آمریکا جهت حفظ منافع خود کودتا سازمان می دهد و در همان حال به فکر برپایی آشوب های مسلحانه و دخالت مستقیم نظامی است، آیا باز هم می توان در ساده اندیشی کسانی شک داشت که علیرغم همه این واقعیات فکر می کردند و با هم اکنون نیز چنین می اندیشند که با پیشبرد یکسری اصلاحات و حداکثر تعویض برخی مهره ها و با توسل به روش های مسالمت آمیز و پارلمانی می توان سلطه دشمن اصلی خلق های ایران را نابود و هدایت جامعه را به دست نیروهای مترقی سپرد؟! در حالی که همه واقعیات تأیید می کنند که این مهم تنها در بستر مبارزه ای سخت و طولانی امکان پذیر است؛ مبارزه ای که قبل از هر چیز نابودی سلطه امپریالیسم و نظام اقتصادی وابسته بدان را هدف قرار داده باشد.

اما در مورد سلطنت طلبان باید بدانیم که امروز پس از گذشت بیش از ۵۰ سال از کودتای ۲۸ مرداد و

در شرایطی که امپریالیسم آمریکا با صراحت و وقاحت هر چه بیشتری بر دخالت گری های خود پای می فشارد، در شرایطی که ما در غرب و شرق کشور خود شاهد دخالت مستقیم نظامی او و همسایه شدن اش با ایران می باشیم، آنها در آرزوی بازگشت به سلطنت ، جهت حمله آمریکا به ایران لحظه شماری می کنند. سلطنت طلبان که بر اساس تجربه خود بهتر از هر کس می دانند آمریکا هیچ گاه سرنوشت منافع خود را با سرنوشت هیچ رژیم سرسپرده و سگ زنجیری گره نمی زند و به عینه دیده اند که چگونه قدرت های امپریالیستی از جمله آمریکا در مقابله با موج های انقلاب ایران رژیم سلطنت را قربانی نمود و جمهوری اسلامی را بر سر کار آوردند حال با توجه به سیاست جدید آمریکا در منطقه و از جمله حمله نظامی به افغانستان و عراق دوران جمهوری اسلامی وابسته به امپریالیسم را پایان یافته تلقی کرده و در این خیال اند که در صورت حمله آمریکا به ایران بار دیگر بر اریکه قدرت قرار گیرند.

قابل فهم است که آرزوی امروزی سلطنت طلبان مرتجع را خاطره فراموش نشدنی کودتای ۲۸ مرداد دامن می زند. اما نیروهای ضدانقلابی دیگری نیز در ابوزیسیون جمهوری اسلامی قرار دارند که برای رسیدن به قدرت، همانند سلطنت طلبان چشم به حمایت و پشتیبانی امپریالیست ها دوخته اند. چنین نیروهایی، که کاری به نابودی سلطه دشمن اصلی مردم ما ندارند، و قصد شان حداکثر بازی در بساط همین سلطه اهریمنی است، از هم اکنون در جهت پیشبرد سیاست های امپریالیستی در ایران هر یک به ایفای نقشی مشغولند. اما نیروهای واقعا کمونیست و مترقی که خواهان قطع قطعی سلطه امپریالیسم در ایران می باشند باید با تکیه بر تجارب کودتای ۲۸ مرداد و دخالت گری های امپریالیستی، بر این واقعیت تأکید کنند که رسیدن به هدف جز از طریق مبارزه ای سخت و طولانی میسر نمی شود چرا که این تجربیات نشان می دهند که آنها با دشمنی مواجه اند که جهت حفظ منافع خود از توسل به کودتا و آشوب های مسلحانه و دخالت مستقیم نظامی نیز برای سرکوب مبارزات مردم، دریغ نخواهد کرد و به همین دلیل هم نیروی انقلاب باید خود را برای نبردی توده ای و طولانی آماده سازد؛ نبردی که تنها در بستر آن امکان دستیابی به آزادی و دمکراسی و سوسیالیسم، میسر می گردد. ■

پیام فدائی و خوانندگان

آمریکا

ر-ر-ع

با درودهای انقلابی!

نامه تان را دریافت کردیم. از کمک مالی ای که جهت تجدید چاپ کتاب "حماسه مقاومت" نموده اید سپاسگزاریم. به امید دیدار

آلمان

ر-س

با درودهای مبارزاتی!

مطلبی که فرستاده بودید رسید. همانطور که ملاحظه می کنید آنرا در همین شماره درج نمودیم. از آنجا که جای برخورد با انتقاداتی که در این نوشته مطرح کرده اید اینجا نیست امیدواریم که در فرصت مناسبی بتوانیم به همه آنها بپردازیم. تنها لازم است تذکر دهیم که نامیدن سازمان های سیاسی به نامی که خود برای خود انتخاب کرده اند ربطی به این امر ندارد که شما تا چه حد با مواضع آنها دور یا نزدیک هستید. برای مثال شما از جریان توده ای تحت نام حزب توده نام می برید در حالیکه آنها نه حزب هستند و نه تعلق به توده ها دارند. به امید دیدار. پیروز باشید.

دانمارک

ر-الف-ق

با درودهای انقلابی!

مبلغی که جهت آبونمان نشریات سازمان فرستاده بودید رسید از همکاریتان سپاسگزاریم. پیروز باشید.

سوئد

ر-خ

با سلام های مبارزاتی!

فاکس ارسالی رسید. به امید رشد هر چه بیشتر فعالیت های آگاه گرانه تان در مورد درخواست تان جداگانه تماس خواهیم گرفت. موفق باشید.

نروژ

ر-م

با درودهای انقلابی!

نامه تان را دریافت کردیم. ما نیز بر این باوریم که تنها در بستر همکاری هر چه فشرده تر همه عناصر و نیروهای وفادار به تئوری انقلابی و خط انقلابی است که می توان جهت پیشرفت های آینده گام های هر چه بلندتری برداشت. شاد و پیروز باشید.

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیرش!

درس های جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر

توضیح: آنچه که در زیر می خوانید متن سخنرانی ای است که چندی قبل توسط رفیق پولاد از سوی چریکهای فدایی خلق ایران، در اتاق "اتحاد سوسیالیست ها" در "پلناک" ارائه گردید. این سخنرانی در تاریخ ۸ جولای سال جاری، و به دعوت سایت "اتحاد سوسیالیست ها" انجام گرفت. پیام فدایی، ضمن تشکر از برگزارکنندگان این جلسه، متن این سخنرانی را با برخی ویرایشها از گفتار به نوشتار درآورده و بدین وسیله در اختیار خوانندگان قرار می دهد.



در صفوف دانشجویان، تداوم پیدا کرد و حتی با عکس العمل حادتر دانشجویان مواجه شد و به رادیکالیزه شدن شعارهای آنها منجر گشت. به واقع تداوم اعتراضات دانشجویی، آنچنان سردمداران رژیم را به وحشت انداخت که خامنه ای مجبور شد ریاکارانه اعلام نماید که این حوادث "قلب مرا جریحه دار کرد". و سپس برای آرام کردن دانشجویان و مردمی که از این خشونت و بی عدالتی فریادشان اوج گرفته بود به نیروهای سرکوب اش - از جمله لباس شخصی هایش - ندا دهد که: "اگر عکس مرا هم آتش زدند یا پاره کردند، باید سکوت کنید".

روشن بود که این تاکتیک ها و نیرنگ ها صرفاً جهت فریب دانشجویان و خرید زمان بود. به همین دلیل هم چه این نیرنگ ها و چه دیگر تلاش های مذبوحانه جناح به اصطلاح "اصلاح طلب" جمهوری اسلامی، مقالات و نطق های مکرر آنها برای دانشجویان و درخواست مداوم شان مبنی بر توقف اعتراض و بازگشت به کلاس و خوابگاه، نه تنها باعث کاهش و فروکش اعتراضات دانشجویی نگردید بلکه برعکس و درست در تقابل با این درخواست های فریبکارانه، اعتراض دانشجویان تداوم یافت و با پشتیبانی وسیع مردمی مواجه گردید. اعتراضی که خیلی زود به شهرستان ها کشیده شد و گسترش یافت و حداقل در ۱۸ شهر حرکات اعتراضی دانشجویان در اعتراض به حمله به کوی دانشگاه تهران اوج گرفت - که از جمله مهم ترین آنها در تبریز رخ داد.

سرکوبگر جمهوری اسلامی، این اعتراضات اوج بیشتری گرفت و شعارها رنگ و بوی دیگری یافت. تا آنجا که تا حد زیادی دست تشکل های دانشجویی "رژیم ساخته" در مقابل دانشجویان رو گشته و روند تجزیه و فروپاشی در آنها شدت یافت و این خود یکبار دیگر نیاز به شکل گیری تشکل های مستقل را با برجستگی در برابر جنبش دانشجویی و دانشجویان مبارز قرار داد.

نیروهای سرکوبگر رژیم به دنبال این اعتراض جهت سرکوب اعتراض دانشجویان، ایجاد فضای رعب و وحشت و به خیال خام خود برقراری سکوت قبرستان در دانشگاه ها، در همان شب وحشیانه خوابگاه ها دانشگاه تهران را مورد هجوم خود قرار دادند. در جریان این یورش، آنها همه دنائت و پستی و خشونت خود را به نمایش گذاشتند. اراندل و اوباش حکومتی در حالی که فریاد "یا حسین" سر می دادند تعدادی از دانشجویان را از پنجره خوابگاه های دو یا سه طبقه به بیرون پرتاب کردند و بخش دیگری از دانشجویان را از داخل تونلی که به نام "تونل کتک" معروف شده رد کرده و وحشیانه با باطوم و مشت و لگد مورد ضرب و شتم قرار دادند. شبی دهشتناک به سیاهی همه سال های سلطه ددمنشانه جمهوری اسلامی که در طی آن هیچ دانشجویی از توهین و تحقیر و کتک و ضربات باطوم در امان نماند. تخریب اموال و وسایل دانشجویان که دیگر جای خود دارد؛ تا آنجا که چندی بعد شهردار تهران، مرتضی الویری، رسماً اعلام کرد یک هزار اتاق در خوابگاه های کوی دانشگاه تهران ویران شده است. و این، نشان دهنده ابعاد آن سرکوب بود.

اما علیرغم تصور نیروهای سرکوبگر رژیم، شدت و ابعاد وحشی گری آنها نه تنها به توقف اعتراض دانشجویان نینجامید بلکه برعکس به دلیل پتانسیل اعتراضی موجود در سطح جامعه و

با سلام به همه رفقا و دوستانی که جهت گرامیداشت خاطره جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تا ۲۳ تیرماه ۱۳۷۸ در این اتاق حضور یافته اند و با تشکر از دست اندرکاران اتاق که با برگزاری این جلسه به من امکان دادند تا در این مورد با شما عزیزان گفتگویی داشته باشم.

قبل از هر چیز اجازه بدهید که خاطره مبارزات، پایداری ها و رزمندگی ها و قهرمانی های دانشجویان مبارزی که در آن ۶ روز داغ در تهران و شهرستان ها سلطه رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی را به لرزه درآوردند، را گرامی بدارم؛ به خصوص خاطره گرانقدر شهدای این حرکت اعتراضی را که متأسفانه اسامی آنها، به جز شهید عزت ابراهیم نژاد که در کوی دانشگاه تهران هدف گلوله نیروهای جنایتکار جمهوری اسلامی قرار گرفت و با خونش پرچم جنبش ۱۸ تیر را سرخ قام نمود، هنوز ناروشن مانده است.

همانطور که می دانید موضوع بحث امشب، بررسی درس های جنبش ۱۸ تیر می باشد. به همین دلیل هم ضروری است که جهت روشن نمودن درس های این حرکت، شرایط سیاسی ای که جنبش ۱۸ تیر در آن به وقوع پیوست و چگونگی شکل گیری و شعارها و نتایج اش را مورد توجه قرار دهیم. چرا که تنها به این طریق است که می توان درس های این جنبش را جهت بکارگیری آنها در حرکات بعدی و هموار نمودن راه پیشرفت های آینده روشن نمود.

همان طور که می دانید در ابتدا بستن روزنامه "سلام"، به مثابه یکی از تریبون های بخشی از به اصطلاح اصلاح طلبان حکومتی - که دو سالی بود با روی کار آمدن خاتمی بساط فریب و ریا پهن کرده بودند- دستاویز اعتراض دانشجویان گشت و سپس به دلیل برخوردهای وحشیانه نیروهای

مردم را از پس پرده تزویر و ریا خارج ساخته و آن را به طور واقعی در مقابل مردم قرار می دهد. و این یکی از درس های بزرگ جنبش دانشجویی ۱۸ تیر بود.

مسئله بعدی که به خصوص اهمیت دارد درک این واقعیت است که این حرکت در شرایطی شکل گرفت که حدود دو سال بود جمهوری اسلامی می کوشید نظام حاکم را اصلاح پذیر و خاتمی را ناجی مردم جلوه دهد.

اما چرا جمهوری اسلامی به خاتمی و تبلیغات فریبکارانه او مبنی بر اصطلاح پذیری نظام حاکم احتیاج داشت و جنبش ۱۸ تیر چه پاسخی به این تلاش تبلیغاتی داد؟

برای پاسخگویی به این سؤال باید شرایط سال های آخر ریاست جمهوری رفسنجانی را به یاد آورد. در آن صورت می بینیم که چگونه به دلیل سال ها سرکوب مطالبات برحق مردم و غارت و استثمار وحشیانه آنها انبوهی از مطالبات مردمی بی پاسخ مانده و جامعه حالت انفجاری پیدا کرده بود و خود رژیم می هم آن را انکار نمی کردند. در اینجا و آنجا، هر از چند گاه ما شاهد سربازکردن خشم و نفرت توده ها نسبت به شرایط نکبت بار زندگی ای که جمهوری اسلامی برای آنها ساخته است، بودیم - به خصوص خشم و نفرت آنها از سیاست های سرکوبگرانه رژیم که اینجا و آنجا سرباز می کرد و کل سیستم را آماج مبارزات خمشگینانه خود قرار می داد. شورش های توده ای در مشهد، اراک، قزوین و اسلام شهر خود گواهی

است بر این واقعیت و جلوه ای است از شرایطی که رژیم برای مردم ایجاد کرده بود و با سرکوب سعی در حفظ آن داشت. این شورش ها و اعتراضات مردمی به طور طبیعی زنگ خطر را برای سرمداران جمهوری اسلامی به صدا درآورده بود و تعدادی از استراتژیست های رژیم را به این نتیجه رسانده بود که جهت عقب راندن خواست انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی، ضروری است تا فضایی ایجاد شود که توهم امکان رفرم و اصلاح پذیری رژیم اشاعه یابد. به دنبال این امر، خاتمی با شعارهای مردم فریب خود وارد صحنه انتخاباتی شد که سرمداران رژیم، آن را آنچنان سازمان داده بودند که خاتمی به عنوان انتخاب مردم برنده آن جلوه داده شود. پس خاتمی انتخاب مردم و نه انتخاب بالاترین نهادهای رهبری رژیم، قلمداد شد. این وضع، هم چهره رژیم را در مناسبات بین المللی اش بزرگ می کرد - که به خصوص به دنبال ترور رستوران میکونوس حسابی خراب شده بود - و هم زمینه های فریب مردم را مهیا می ساخت. به این

دادند. از رساندن غذا و نوشیدنی به آنها تا بازگذاشتن در خانه ها برای تسهیل فرار دانشجویان و پناه دادن و کمک کردن به مجروحان حادثه، همه و همه از سطح بالای حمایت مردمی حکایت می کرد. در چنین شرایطی اشاعه این شعار که: "۲۰ سال سکوت تمام شد، مردم قیام شروع شد" یا "وای به روزی که مسلح شویم"، به واقع خواست شعاردهندگان مبنی بر حرکت تا سرنگونی رژیم را به روشنی نشان داده و به طور طبیعی سرمداران رژیم را هرچه بیشتر به وحشت می انداخت. به خصوص که آنها می دیدند کنترل از دست تشکل های رژیم ساخته، خارج شده و تلاش های به اصطلاح "اصلاح طلبان" و "دوم خردادی" های حکومتی جهت انحراف مبارزات دانشجویان نیز راه به جایی نمی برد. پس خامنه ای که تا دیروز فریبکارانه از "جریحه دار شدن قلب اش" سخن می گفت، بار دیگر به میدان آمد تا با زبان واقعی اش سخن بگوید: پس فریاد سرداد که "من از فرزندان بسیجی ام می خواهم که این دشمنان زیون را مرعوب و منکوب سازند"، یا در همان روزها، روحانی، از مسئولین شورای امنیت ملی رژیم، وقیحانه دانشجویان را اوباش نامید و تهدید کرد که "جوانان مسلمان و غیور و انقلابی می توانند عناصر اوباش را تکه تکه و قطعه قطعه نمایند". و به دنبال این عربده کشی ها، رژیم با بسیج یک نیروی سرکوب وسیع، جنبش دانشجویی را سرکوب و با راه اندازی یک تظاهرات فرمایشی پیروزی خود را اعلام نمود.

نگاهی به آنچه که در این ۶ روز طوفانی در تهران و شهرستان ها اتفاق افتاد - که به خلاصه ترین شکل در اینجا مطرح شد - نشان می دهد که حرکتی که ظاهرا با دستاویز بستن روزنامه "سلام" شروع شده بود، در شرایط فعالیت تشکل های رژیم ساخته در دانشگاه ها خیلی زود از کنترل جناح های درونی رژیم خارج شد و شکل مستقلی به خود گرفت و با شعارها و خواست های رادیکال تداوم یافت و در تداوم خود نیز همه جناح های رژیم را افشاء ساخته و ماهیت واقعی آنها را بار دیگر به نمایش گذاشت و نشان داد که چگونه همه آنها، علیرغم هر اختلافی که با هم دارند، در حفظ نظام حاکم دست در دست هم به سرکوب هر اعتراضی برمی خیزند. این حرکت بار دیگر نشان داد که برای افشاء چهره واقعی فریبکاری ها یا دسته بندی های طبقات حاکمه باید در جهت رادیکالیزه کردن جنبش مردمی گام برداشت و این خود یکی از راه هایی است که چهره واقعی دشمنان

با توجه به وحشیگری و دناستی که نیروهای رژیم در تبریز به نمایش گذاشتند اجازه بدهید که در همین جا بخشی از سخنان نماینده مجلس رژیم از تبریز را برایتان بخوانم تا از زبان خود دست اندرکاران رژیم، حد وحشیگری و پستی و دناستی که برعلیه دانشجویان بکار برده شد را دریابید. محمد رضا سیلانی، نماینده مجلس، می گوید: "برخلاف آنچه که در تهران روی داد، در تبریز به وسیله اسلحه گرم مانند کلاشینکف و کلت مستقیما به دانشجویان تیراندازی شد و عده ای به دفتر مرکزی دانشگاه یعنی محل استقرار رئیس و معاونان دانشگاه حمله و آنها را به شدت مضروب کردند. حدود ۱۸۰ تن از دانشجویان دختر و پسر را در دفتر مرکزی برهنه کرده و با شلنگ و وسایل مختلف مورد ضرب و شتم قرار دادند و پس از آن، آنها را به اتوبوس سوار نمودند و بدون لباس در سطح شهر رها کردند."

واقعا لحظه ای به این امر بیاندیشید - و این تازه گوشه کوچکی از همه آن وحشیگری هایی است که در واقعیت رخ داده که حتی صدای "خودی" های جمهوری اسلامی را نیز درآورده و به این شکل طرح گردیده است. حد دناستی و پستی را در همین توصیف به روشنی می توان دید؛ که چگونه عزیزان مردم را، که چگونه دانشجویان این مملکت را وحشیانه کتک می زنند و آنها را - چه دختر و چه پسر - لخت کرده و لخت در خیابان ها رها نموده اند؟! بدون شک این را هم باید بخشی از همان "مردم سالاری دینی" دانست که خاتمی مبلغ اش بود. واقعا ننگ بر این رژیم باد و ننگ بر همه کسانی که علیرغم آگاهی به همه این واقعیات باز هم از اصلاح پذیری جمهوری اسلامی و امکان مبارزه مسالمت آمیز جهت تحقق مطالبات اساسی مردم در چارچوب این رژیم، سخن می گویند!

اما علیرغم همه این جنایات و وحشیگری های رژیم جمهوری اسلامی برعلیه دانشجویان، جنبش دانشجویی و مبارزات دانشجویان تداوم یافت و با حمایت های مردمی بیشتری مواجه شد تا جایی که در روزهای ۲۱ و ۲۲ تیرماه شعارها هرچه بیشتر رادیکال گشت و دانشجویان فریاد زدند که "حکومت زور نمی خواهیم، آخوند مزدور نمی خواهیم" یا "می کشم می کشم، آنکه برادرم کشت". رادیکالیزه شدن روزمره اعتراض دانشجویی در روزهای ۱۸ تا ۲۲ تیر به خصوص در شرایط رشد روزافزون حمایت مردمی، خاطره مبارزات دوران قیام را زنده می کرد. در آن روزها مردم در کنار دانشگاه ها جمع شده و به شکل های مختلف حمایت خود از دانشجویان را بروز می

ترتیب، امکان رفرم و اصلاحات و اساساً اصلاح پذیری رژیم به جای انقلاب و سرنگونی تبلیغ شد. ما نتایج این امر را به روشنی در مواضع نیروهای اپوزیسیون در خارج کشور دیدیم و همگان شاهد بودیم که چگونه برخی نیروهای معلوم الحال به جای سرنگونی جمهوری اسلامی از این سخن می گفتند که باید لبه تیز حمله به سوی جناح به اصطلاح تمامیت خواه یا محافظه کار و غیره کانالیزه شود. و نیروهایی هم حتی به مخالفت با شعار مرگ برخاستی برخاستند و در هر آکسیون اعتراضی مطرح می کردند که به شرطی در این آکسیون ها شرکت می کنند که چنین شعاری در آن وجود نداشته باشد.

در چنین شرایطی جنبش ۱۸ تیر رخ داد و تیر خلاصی شد به توهم بخش بزرگی از کسانی که به واقع فریب خورده بودند و به خاتمی و افسانه اصلاح پذیری جمهوری اسلامی متوهم گشته بودند. به همین دلیل هم، این حرکت تودهنی محکمی بود به شخص خاتمی و تبلیغات مردم فریب اش.

این جنبش، خاتمی را مجبور ساخت تا آن لبخندها را کنار گذاشته و با چهره واقعی اش در مقابل مردم ظاهر شود. کسی که از "گفتمان سیاسی" و "مردم سالاری دینی" و "حکومت قانون" سخن می گفت، حتی حاضر نشد به خواست دانشجویان مبنی بر حضور در دانشگاه و صحبت با آنها تن دهد. و سپس با تداوم جنبش مجبور شد آن را "زشت و نفرت آور" بنامد و حرکت را تلاش جهت "متزلزل کردن پایه های نظام" و "شورش" یا "اعلام جنگ" با رئیس جمهور و شعارهایش قلمداد نماید.

درست است که با آمدن خاتمی برخی از سازمان های کمونیستی از همان روز اول، مردم را از فریب خوردن برحذر داشتند و دلایل واقعی سیاست فریبکارانه جدید رژیم را طرح و سیاست رژیم را افشاء ساختند، اما مثل همیشه یک پراتیک انقلابی بزرگ لازم بود تا در حول آن و بر اساس نتایج آن، این تحلیل ها و مواضع انقلابی اشاعه هرچه بیشتری پیدا نماید و جنبش ۱۸ تیر درست پاسخی بود به این ضرورت و تودهنی محکمی بود به افسانه اصلاح پذیری جمهوری اسلامی و افشاگر مواضع کسانی بود که روی این افسانه سرمایه گذاری کرده و به واقع مردم را به بازی در بساط دشمن فرامی خواندند.

بنابراین، یکی از بزرگ ترین دستاوردهای جنبش ۱۸ تیر افشای خاتمی و همه حامیان او و

همه سرمایه گذاری جمهوری اسلامی و حامیان بین المللی اش روی خاتمی، بود. افشاء افسانه اصلاح طلبی جمهوری اسلامی در جریان جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیر، بار دیگر ثابت نمود که جز با سرنگونی قطعی و انقلابی جمهوری اسلامی امکان تحقق مطالبات مردمی وجود ندارد و این امر نیز جز از طریق انقلابی قهرآمیز امکان پذیر نمی باشد. به این ترتیب، هم آبشخور اصلی تبلیغات برعلیه انقلاب و مبارزه قهرآمیز بیشتر رو شد، و هم سترونی چنین تبلیغات فریبکارانه ای بیشتر آشکار گشت.

روشن است که جنبش ۱۸ تیر را مثل هر جنبش انقلابی دیگر می توان و باید از زوایای مختلفی مورد بررسی قرار داد و درس ها و دستاوردهای گوناگون آن را جهت بکارگیری در آینده و هموار نمودن راه مبارزات و پیشروی های آینده بازشناخت؛ مثلاً می توان به چگونگی برخورد رژیم با متهمین پرونده حمله به کوی دانشگاه، از جمله دادگاه فرهاد نظری، فرمانده نیروهای انتظامی در آن زمان، اشاره کرد. اما با توجه به محدودیت های زمانی، جدا از آنچه که گفته شد، مایلیم روی نکته دیگری نیز تأکید کرده و بقیه مسایل را به قسمت پرسش و پاسخ موکول نمایم.

از آنجا که جنبش ۱۸ تیر حرکتی برعلیه جمهوری اسلامی بود، نیروهای مختلف سیاسی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی تلاش می کنند تا این جنبش را یا به خود منتسب نموده و یا از آن جهت کسب امتیازاتی به سود خود استفاده نمایند. برای نمونه، سلطنت طلبان که هنوز هم علیرغم گذشت این همه سال، آثار خون عزیزان ما بر دستانتشان آشکار است، در این فاصله تلاش کردند تا جنبش ۱۸ تیر را به نوعی به خود نسبت دهند. هر سال در اعتراضات و تظاهرات های مربوط به سالگرد این واقعه، آنها نیز میدان داری می کنند. اما واقعیت این است که این تلاش، تلاشی مذبوحانه است چرا که اعتراض ۱۸ تیر در واقع حرکتی بود برعلیه هرگونه حکومت استبدادی و در حافظه تاریخی ایرانیان، سلطنت به مثابه یکی از اشکال حکومتی سلطه امپریالیسم و سرمایه داری وابسته در ایران، جز با دیکتاتوری تداعی نمی شود.

وقتی که دانشجویان فریاد می زدند "۱۸ تیر امسال، ۱۶ آذر ماست"، به روشنی نشان می دادند که ۱۶ آذر به مثابه روز جنایت رژیم شاه در دانشگاه را فراموش نکرده و ۱۸ تیر را درست در تداوم همان جنایت و سرکوبگری می بینند. و یا

زمانی که دانشجویان فریاد می زدند "خاتمه ای حیا کن، سلطنت را رها کن" و یا "مرگ بر شاه مرگ بر شاه، اکبرشاه"، به روشنی نشان می دهند که سلطه خاتمه ای و رفسنجانی را نوعی سلطنت و شبیه سلطنت شاه که با سرکوب و دمدنشی عجین بود و مردم بر علیه اش انقلاب کرده و آن را به زباله دان تاریخ ریختند، تلقی می کنند. بنابراین، تلاش سلطنت طلبان جهت سوءاستفاده از جنبش ۱۸ تیر تلاشی مذبوحانه و فریبکارانه است و بیچاره آن نیروهای به اصطلاح کارگری ای که هر سال در ۱۸ تیر به بهانه بزرگداشت این جنبش با توجیه "همراهی با توده ها" و "حضور در هرکجا که توده ها حضور دارند"، در کنار سلطنت طلبان قرار گرفته و خود را بیش از گذشته رسوا می سازند.

جنبش ۱۸ تیر جنبشی بود برعلیه ظلم و بیداد و توحش و جنایت، به همین دلیل هم در ماهیت خود حرکتی بود برعلیه سلطنت به مثابه یکی از اشکال شناخته شده حاکمیت ظلم و ستم و بیداد و توحش و جنایت در ایران. بنابراین، در سالگرد این جنبش دانشجویی - مردمی باید بر این نکته تأکید نمود که چه سلطنت و چه جمهوری اسلامی رژیم هایی بودند و هستند که حافظ نظام اقتصادی - اجتماعی ظالمانه موجود بوده و می باشند؛ نظامی که تجربه نشان داده نه با رفرم و اصلاحات، اصلاح پذیر است و نه با مبارزه مسالمت آمیز می شود کنارش گذاشت، نظامی که تجربه نشان داده جز با انقلاب؛ انقلابی به رهبری طبقه کارگر، نابود نمی شود - چرا که هر تلاش مبارزاتی که فاقد این رهبری بوده است تاکنون با شکست مواجه شده است. به همین دلیل هم یکی از درس های جنبش ۱۸ تیر تأکید بر این واقعیت است که جنبش دانشجویی بدون خروج از دانشگاه و پیوند با مبارزات کارگران و زحمتکشان نمی تواند به نتایج مورد نظر خود دست یابد.

با آرزوی تحقق این امر؛ یعنی اتحاد کارگر و دانشجو - که خوشبختانه در اینجا و آنجا نیز شعار آن به گوش می رسد - برایتان پیروزی و سربلندی آرزو می کنم. ■



ژورناليسم عليرضا نوري زاده بوي تعفن مي دهد!

الف. بهرنگ

هوایی حکومت پهلوی، جرم و جنایات همان حکومت و ابعاد شکنجه و کشتار زندانیان سیاسی در زندان های آن را مورد قضاوت قرار داده، تخفیف می دهد و به عبارتی ماستمالی می کند - البته بدون آن که اساسا نام و نشان افسر کذایی، مقام و موقعیت او در دستگاه اطلاعاتی رکن ۲ و ... معلوم گردد. مضحک تر از آن اینکه، در صحبت ها و دعاوی شاهد کذایی و مجهول الهویه علیرضا نوری زاده، هیچ اثری از اسناد و مدارک زنده و قابل اتکا وجود ندارد جز سوگند و گریه خود شاهد! شاهد فرد متهم! شاهد کذایی و مجهول الهویه ای که به اقتضای پیشینه اش خود بالقوه مظنون بشمار می آید!!!

نکته دیگر آنکه، افسر کذایی، یعنی شاهد مجهول الهویه ی بالقوه مظنون نوری زاده، پس از ارائه سوگند و قدری گریه - که از قرار کافی است تا به همه اظهارات اش مهر راستی و حقیقت زده و سندیت بخشد!! - همین که زبان باز می کند به تناقض گویی دچار می شود. از یک سو می گوید: "هرگز چنین چیزهایی درست نیست. هرگز ما کسی را دست و پایش را نشکستیم، شکنجه نکردیم و این حرف هایی که زده می شد حرف هایی است که همه اش تبلیغات بوده و درست نبوده". اما بلافاصله اضافه می کند که: "طبیعتا در رژیم گذشته شکنجه هایی اعمال شده، مواردی از شکنجه های بسیار بد بوده". به طوری که مشاهده می کنید، بلاخره معلوم نیست که باید "دم خروس را باور کرد یا قسم حضرت عباس را"!!

در این قسمت از صحبت های علیرضا نوری زاده، شاهد مجهول الهویه بالقوه مظنون او، بدون آنکه از تناقض فاحش در گفته های خود احساس شرم کند، به جای انکار حقایق، اینبار به تحریف در حقایق متوسل می شود. افسر کذایی ی نوری زاده در این مرحله از نقش خود، صفت تازه ای پیدا می کند؛ او اکنون شاهد مجهول الهویه بالقوه مظنون پیشرمی، است که از این پس، نه اعمال شکنجه برعلیه انقلابیون و زندانیان سیاسی در حکومت پهلوی بلکه درجه و ابعاد آن را "مبالغه آمیز" می خواند. بعد هم برای اثبات "مبالغه آمیز" بودن این توصیف ها، داستان خانه سرهنگ زیبایی و ریختن "استخوان گوسفند و مرغ و غیره" در آن محل و نسبت دادن آن به "استخوان انسان" را به شونده تحویل می دهد، بی آنکه از خود بپرسد که در شرایطی که توده های زحمتکش و محروم ایران برعلیه حکومت ددمنش پهلوی بپاخاسته و بساط آن را به زباله دان تاریخ ریخته بودند، اساسا چه نیازی به این بود که کسانی بروند و

حال نگاهی بیاندازیم به گفته های علیرضا نوری زاده در آن برنامه رادیو - تلویزیون "پاران".

نوری زاده در گفت و شنود خود با میزبان برنامه (علیرضا میبیدی) دروغ پردازی "ژورنالیستی" اش را این طور سر هم بندی می کند:

"... من چون آدم صادقی هستم در انتقال پیام، یک افسر رکن ۲ نیروی هوایی به من تلفن کرد ... ایشان می گفت به خدا قسم، سوگند می خورد و گریست، گفت هرگز چنین چیزهایی درست نیست. هرگز ما کسی را دست و پایش را نشکستیم، شکنجه نکردیم و این حرف هایی که زده می شد حرف هایی است که همه اش تبلیغات بوده و درست نبوده، طبیعتا در رژیم گذشته شکنجه هایی اعمال شده، مواردی از شکنجه های بسیار بد بوده، اما بعد از انقلاب ما پی بردیم تا چه حد مبالغه آمیز بوده بعضی از این توصیف ها، مثلا خانه سرهنگ زیبایی که سال ها بود که او رفته و این خانه را رها کرده بود، یک مقدار استخوان گوسفند و مرغ و غیره ریخته بودند که اینها استخوان انسان هاست. بنده خودم رفتم آنجا را دیدم. یا حتی اوین را که رفتم دیدم، صحبت از این بود که در اتاق ها خون به در و دیوارها مالیده از شکنجه. یا خاطرات اشرف دهقانی که بعدا معلوم شده تمام آن فصولی که از مار انداختن و تجاوز و غیره بود، دروغ بود. ولی بعدا در رژیم ولایت فقیه، به دخترها تجاوز کردند، در زندان بدترین شکنجه را اعمال کردند نسبت به آزاداندیشان و هنوز هم می کنند...."

همان طور که در بالا ملاحظه می کنید، نوری زاده برای اعتبار بخشیدن به دروغ هایی که قصد دارد به خورد شونده بدهد ابتدانا "صداقت خود در انتقال پیام" را اصل قرار می دهد؛ درست به سبک ماشین تبلیغاتی دولت آمریکا، شبکه تلویزیونی سی. ان. ان. ، که پیوسته در گوش بینندگان خود می خواند: سی. ان. ان. قابل اطمینان ترین آژانس خبری؛ و از قرار، همین کافی است که گوینده "صداقت خود در انتقال پیام" را بر زبان آورد، تا بیننده هم در بست حرف های او را حقیقت محض تلقی کند!!

درجه اصالت "ژورناليسم" نوری زاده و اعتبار گفته های بعدی او را در همان ابتدای "انتقال پیام"، به خوبی می توان محک زد آنجا که او از زبان یک افسر رکن ۲ نیروی

ژورناليسم یا وقایع نگاری در ایران، از بدو تولد خود در عصر قاجار تا امروز، رویدادهای تاریخی فراوانی را شاهد بوده و شهادت داده است و در سراسر عمر خود نیز به سهم خویش، در دفاع از حق و حقیقت، بس خطرها به جان خریده و بس جان ها، فدا کرده است.

اما در این میان نیز بسیار بوده و بسیاری کسانی که تحت همین لوا و به همین نام، تصویری وارونه و دروغین از واقعیات تاریخی و تاریخ واقعی مردم ترسیم کرده و می کنند، و گاه "با ساعت شماته دار خویش" و گاه با خنجر خونین افتراء، بر چهره ی گرامی حقیقت، زخم می زنند. علیرضا نوری زاده را به حق باید از همین تبار دانست.

نگاهی گذرا به برخی از پیاوه گویی های اخیر علیرضا نوری زاده در برنامه رادیو - تلویزیون "پاران"، که در تاریخ ۲۱ جولای پخش شد، این مطلب را به روشنی نشان می دهد. او در این برنامه، به طرزی فوق العاده موذیان و در کمال بیشرمی، روایات و توصیفات انقلابیون و زندانیان سیاسی از شکنجه ها و شکنجه گاه های رژیم ددمنش پهلوی را "مبالغه آمیز" و "دورغ" خواند و به این طریق کوشید تا از یک سو حقانیت و صداقت آن نسل از انقلابیون را زیر سوال برده و اعتبار سیاسی آنان را خدشه دار نماید و از سوی دیگر و در عین حال، چهره کثیف رژیم پهلوی را تطهیر نموده و برای جسد بی آبروی سلطنت، آبرو دست و پا کند.

اما قبل از آنکه به پیاوه گویی های علیرضا نوری زاده برخورد کرده و سترونی گفته های او را نشان دهیم، لازم به توضیح است که، عنصر راست و دغلکاری نظیر علیرضا نوری زاده، در تحریف تاریخ و در نشر اکاذیبی از این دست، ابدا تنها نیست. واقعیت آن است که، نیروهای راست و مرتجع، علیرغم همه فرق ها و اختلافات ریز و درشت شان، فصول مشترک و هم سخی ویژه ای با یکدیگر دارند. بنیادی ترین فصل مشترک همه این نیروها، همانا، دشمنی آشکار و ریشه دار آنان با انقلاب، با ایده های انقلابی و با انقلابیون واقعی است و هر یک از این نیروها نیز، به فراخور حال شان و به اقتضای جایگاه و موقعیت شان در این یا آن مقطع از روند مبارزه طبقاتی جاری در جامعه، این دشمنی ریشه دار را به اشکال مختلف بروز داده و آشکار می سازند؛ جایی با شمشیر به جنگ با انقلاب می شتابند، جایی هم شتابان علیه آن قلم فرسایی می کنند. گاه با سرکوب، گاه با فریب، گاهی هم توأما با هر دو.

مذبوحانه به فریبکاری و دروغ متوسل می شوند باید بداند که: "این و آن را، این و آنکه بتوان شاید فریفت. همگان را لیک، تا ابد نتوان فریفت".^۱

"... باش تا نفرین دوزخ از تو چه سازد،

که مادران سیاه پوش

– داغداران زیباترین فرزندان آفتاب و باد –

هنوز از سجاده ها

سر برنگرفته اند!"^۲

توضیح:

۱ – ضرب المثلی است زیبا و پرمعنا در زبان انگلیسی که در اینجا به این صورت ترجمه شده است.

۲ – قسمتی از شعر "آخر بازی"، اثر احمد شاملو.

کمک های مالی

اسپانیا

پیام فدائی	۵ یورو
خلق عرب	۱۵ پوند
نشریه	۱ پوند

اتریش

پیام فدائی	۵۰ یورو
راز مرگ صمد	۱۰۰ یورو
سیاهکل	۱۰۰ یورو

آمریکا

پیام فدایی	۱۰۰ دلار
حماسه مقاومت	۱۰۰ دلار
حماسه مقاومت	۳۰۰ دلار
کتاب	۸۴ دلار

سوئد

چاپ کتاب	۵۰۰ کرون
رفیق بهروز دهقانی	۱۰۰۰ کرون
رفیق علی اکبر جعفری	۳۰۰ کرون
شهادت فدائی سال ۶۰	۱۰۰ یورو
کتاب حماسه مقاومت	۵۰۰ کرون

نروژ

– ۴	۱۰۰ کرون
-----	----------

هند

انجمن	۲۵۰ یورو
خلق کرد	۱۰۰ یورو
چاپ حماسه مقاومت	۵۰ یورو
رفیق شهید احمد پیل افکن	۵۰ یورو
رفیق شهید علیرضا نابدل	۵۰ یورو

و حقیقت جو ندارد. در واقع، "ژورنالیسم" امثال نوری زاده و "ژورنالیست" هایی نظیر او به همان اندازه به حق و حقیقت وفادار و به همان درجه در "انتقال پیام صادق" اند که "ژورنالیسم" رایج در شبکه سی. ان. ان. و "ژورنالیست" های ریز و درشت آن.

همان طور که در سرتاسر گفته های علیرضا نوری زاده و در کلیه دعاوی او دیدیم، قلب و تحریف حقیقت، امری سهوی یا موردی استثنایی نیست بلکه پروسه ای آگاهانه، مداوم و هدفمند می باشد. و همان گونه که قبلا نیز گفته شد، علیرضا نوری زاده در دروغ پراکنی و سم پاشی علیه انقلابیون هم، تنها نیست. واقعیت آن است که رژیم ارتجاعی حاکم از یک سو و اپوزیسیون ارتجاعی آن از سوی دیگر، علیرغم تفاوت (های) صوری شان، فصل مشترک ویژه ای با یکدیگر دارند: دشمنی با انقلاب، دشمنی با ایده های انقلابی، دشمنی با نیروهای انقلابی. به عبارت دیگر می توان گفت که این

نیروهای ارتجاعی، در مبارزه برعلیه انقلاب و ایده های انقلابی و انقلابیون، از دو موقعیت متفاوت از یک سنگر واحد دفاع می کنند. این سنگر واحد نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم می باشد و همه تلاش های هر دو گروه نیز حفظ همین نظام و مناسبات است. در یک سوی میدان، ارتجاع حاکم سعی می کند نظام استثمارگرانه و ضد مردمی سرمایه داری وابسته را با حفظ رژیم فعلی پابرجا نگه دارد و در این راه، در کنار و توأم با زور و سرکوب و خشونت، از ابزاری نظیر دروغ و ریا نیز برای گمراه سازی توده ها و بدبین ساختن آنان نسبت به افکار و اندیشه های انقلابی و انقلابیون سود می جوید. در سوی دیگر نیز می بینیم که نیروهای ارتجاعی بیرون از حکومت هم با همین ابزار؛ یعنی با نشر اکاذیب و لجن پراکنی برعلیه نیروهای انقلابی، سعی می کنند تا انرژی انقلابی موجود در بدن جامعه را به انحراف کشانده و از کانالیزه شدن آن در مسیر ایجاد تغییر و تحول بنیادی در جامعه؛ یعنی نابودی نظام ظالمانه سرمایه داری وابسته و قطع قطعی سلطه امپریالیسم، و برقراری حکومتی انقلابی و دمکراتیک و ایجاد مناسباتی عادلانه، آزاد و انسانی در جامعه، جلوگیری به عمل آورند. از این رو نیز با پخش و اشاعه دروغ های رنگارنگ علیه نیروهای انقلابی، به ویژه علیه انقلابیون و کمونیست های دلیر و ازجان گذشته ای که با مبارزات آتشین خود در دهه ۵۰ آتش انقلاب را در دلهای مردم شعله ور ساختند، مذبوحانه تلاش می کنند تا برای رژیم منط و بی آبروی پهلوی آبرو بخرند؛ رژیمی که خود به عنوان یکی از هارترین سگان زنجیری امپریالیسم پایه های همین نظام جهانی را در جامعه ایران مستقر ساخت و برای حفظ و استمرار آن از هیچ قضاوت و جنایتی در حق کارگران و زحمتکشان و فرزندان آزاده و انقلابی آنان فروگذار نکرد.

بدون شک توده های آگاه و مبارز ایران هرگز فریب تبلیغات موزیانه این نیروهای ارتجاعی را نخواهند خورد و همه آن نیروهای مرتجعی که برای تحمیق توده ها

صحنه سازی کنند تا ابعاد جرم و جنایت حکومت را نشان دهند؟! مگر نه آنکه آنها خود به چشم خویش آثار جنایات سهمگین حکومت سفاک پهلوی و ابعاد گسترده وحشی گری و ددمنشی آن را به عینه دیده بودند؛ مگر نه آنکه آنها خود شاهدان زنده چندین دهه بیدادگری و داغداران خون صدها و هزاران تن از آزادیخواهان این دیار بودند؛ مگر نه آنکه آنها خود سینه های دریده و سرهای متلاشی فرزندان مبارز این مملکت را بر سنگرفش خیابان ها دیده بودند و درست به همین خاطر بر علیه آن رژیم پیاخاسته بودند؟! از این گذشته، براستی بر اساس کدام استاد و شواهد بر علیرضا نوری زاده معلوم شد که آن استخوان ها متعلق به "گوسفند و مرغ" است و نه انسان؟! و شونده اکتونی ی او نیز از کجا می تواند و یا باید مطمئن باشد که چنین بوده و براستی نیز چنین معلوم گردیده است؟! پاسخ نوری زاده: "بنده خودم رفته ام آنجا را دیدم." همین و بس.

در رابطه با زندان اوین نیز نوری زاده با گفتن اینکه: "یا حتی اوین را که رفته دیدم، صحبت از این بود که در اتاق ها خون به در و دیوارها مالیده از شکنجه"، عملا به خواننده القا می کند که آثار خون بر دیوارهای زندان اوین – یعنی یکی از زندان های شناخته شده و مخوف رژیم شاه (و وارثان کنونی اش یعنی رژیم جلا و جنایت پیشه جمهوری اسلامی) ساختگی و قلابی بوده است. زندانی که آثار خون های ریخته و جنایات رخ داده در آن هنوز در خاطره فعالین سیاسی دوران شاه و بازماندگان شهیدان آن نسل باقی است و خون های پاک که در آن ریخته شده است را نه فقط اتاق ها بلکه تپه های اوین هم گواهی می دهند. اما اینکه با استناد به کدام دانسته ها و مدارک موثق او به این امر پی برده و از شنونده خود نیز می خواهد که آن را باور کند، اساسا مجهول گذاشته می شود!

در واقع، مرز میان "دروغ" و "واقعیت" و فرق بین "شایعه" و "حقیقت" نیز دقیقا در همین نکته نهفته است که دروغ و شایعه بی نیاز از دلیل و برهان اثباتی، و "وقایع نگاری" و حقیقت گویی محتاج بدان است. و علیرضا نوری زاده که تا اینجا فقط به دروغ و شایعه متوسل شده است در پایان "انتقال صادقانه پیام" آن افسر کذایی، رشته زشت کلام خود را با دروغ بزرگ و بیشرمانه دیگری، به پایان می برد: "یا خاطرات اشرف دهقانی که بعدا معلوم شده تمام آن فصولی که از مار انداختن و تجاوز و غیره بود، دروغ بود." اینکه چطور معلوم شد، که یا چه معلوم کرد، کجا معلوم شد، و کی معلوم گردید که "تمام آن فصول ... دروغ بود؟" ظاهرا نیاز به اثبات ندارد! شنونده تنها کافی است بداند که این علیرضا نوری زاده است که دارد با او سخن می گوید. همین و بس! اگر هم احیانا از او پرسید شاهدت کو؟ بی معطلی به شما خواهد گفت: دُم!

اینهاست دعاوی و ادله علیرضا نوری زاده، دروغپرداز گشاده دهانی که هیچ شباهتی به یک ژورنالیست واقعی

امپریالیسم آمریکا. عراق در سالی که گذشت!

غلام

زخمی های شهر فلوجه اعلام داشتند. چه زیباست هنگامیکه مبارزه و مقاومت خلق، زبونی و درماندگی امپریالیست های چپاولگر و ستمگر را به نمایش درمی آورد. چه زیبا گفت آن شیرزن که در شهر بغداد فریاد می زد "من آماده ام خونم را برای برادرانم در شهر فلوجه بفرستم زیرا که آنها با دشمن ما می جنگند من هم اگر تفنگ داشتم در مقابل دشمن می جنگیدم".

در واقع، یکسال پس از اشغال عراق و "پایان جنگ"، مقاومت مردم در سطوح متفاوت و به اشکال متنوع در مقابل ارتش اشغالگر آمریکا و ... مزدوران عراقی اش، یک واقعیت انکارناپذیر و خاری در چشم امپریالیسم آمریکاست. در یکسال گذشته، این مقاومت، در سطوح و اشکال متنوع و توسط گروه های مختلف ادامه یافته است. مقاومت و مبارزه مسلحانه، سرپیچی مداوم نیروهای پلیس عراقی از فرماندهان جنایتکارشان برای تیراندازی به طرف مبارزین و مردم و به زمین گذاشتن سلاح و یا پیوستن به مردم همراه سلاح شان، اعتراضات و تظاهرات های خیابانی، تجمع و اعتراض در مقابل زندان های مخوف رژیم صدام مانند زندان "ابو غریب" و ... جلوه های روزمره این مقاومت است. زندان هایی که این بار امپریالیسم آمریکا خود مستقیماً آنها را پر از مبارزین و مردم عراق کرده و با استفاده از کارگشته ترین "متخصصین" شکنجه و بازجویی در آنها به اذیت و آزار و شکنجه و سرکوب مردم عراق پرداخته است. با سقوط رژیم وابسته و سرکوبگر صدام، زندان های مخوف عراق اینبار توسط همانهایی که در حقیقت خود تعلیم دهندگان شکنجه گران و بازجویان حرفه ای در سراسر جهان و به طور خاص در کشورهای تحت سلطه در مراکز شکنجه و ظلم و ستم (مدرسه آمریکا School of America) هستند

اداره می شود. جلدانی که به اعمال شنیع ترین و زشت ترین و خوفناک ترین اشکال شکنجه و تحقیر در این زندان ها بر علیه مردم عراق، دست می زنند. مردمی که در همه جا به مقاومت مسلحانه در مقابل اشغالگران دست می زنند و داندل رامزفیلد، یکی از سردسته های جنایتکاران جنگی، در مصاحبه ای آنها را چنین توصیف کرد: "یک گروه چریکی بدون حمایت مردم مانند ماهی می ماند که آنرا از دریا بگیرد". طبق گزارشات گوناگون، سازمان سیا از زمان اشغال عراق، پانصد مرکز با هزاران مأمور و جاسوس در سراسر عراق دایر کرده است. این سازمان قبل از شروع جنگ و اشغال کشور عراق آشکارا برای استخدام افرادی که به زبان های عربی و فارسی تسلط داشته و تکلم می کنند در روزنامه های آمریکا آگهی می زد.

بله! همه مشکلات آمریکا در عراق نیز بر سر همین مقاومت است. مردم رنج دیده عراق با نگاهی مملو از کینه به چهره سربازان ارتش امپریالیستی آمریکا که مانند سگان تعلیم دیده پلیس در شهرهای کشورشان ول شده اند و به اذیت و آزار و کشتار مردم مشغولند، می نگرند. آنها می دانند و به خوبی در یکسال گذشته دریافته اند که ارتش اشغالگر آمریکا برای تحقق چه اهدافی به عراق آمده است. بیهوده نیست که مردم

واژگونی رژیم مزدور صدام شکل گرفت خلاف این تصورات پوچ را اثبات نمود. شعار "آمریکا باید عراق را ترک کند" به شعار اصلی مردم، پس از سقوط صدام حسین تبدیل شد. از سوی دیگر سرکوب و ستمگری های وحشتناک و روزمره ارتش متجاوز آمریکا، این حقیقت که "بین آمریکا و رژیم صدام تفاوتی وجود ندارد" را هر چه برجسته تر نموده و در اعتراضات مردمی منعکس نمود. و بالاخره هم، محاصره و تنبیه و کشتار دسته جمعی مردم شهرهای "فلوجه" و "رومادیه" و ... ماهیت ضدخلق ارتش اشغالگر آمریکا را با عریانی تمام به نمایش گذاشت.

از سوی دیگر، گسترش و توده ای شدن مقاومت مردم و به ویژه مقاومت های مسلحانه به نوبه خود سبب تشدید اختلافات قدرتمندان آمریکائی گردید و باعث شد که جورج بوش این سردسته بی شرمترین دروغ گویان در هیأت حاکمه آمریکا نیز مجبور گشت تا به اشغالگر بودن آمریکا و مقاومت مردم عراق در برابر ارتش متجاوزش اعتراف کند. قبل از این، مقامات آمریکائی برای گمراه کردن افکار عمومی می کوشیدند با یک کاسه کردن تمامی مخالفت های مردمی، عملیات مسلحانه را به "بقایای رژیم سرسپرده صدام" و "تروریست ها"ی خارجی ای که "دمکراسی و آزادی را برنمی تابند" نسبت دهند. اما شدت و گستردگی این مقاومت ها جایی برای باور خزعبلات دولت آمریکا و شرکاء باقی نگذارد و بوش را مجبور ساخت تا فریبکارانه از ناراضی بودن و عدم خوشحالی مردم عراق و نه "آغوش باز" آنها برای استقبال از ارتش سرکوبگر آمریکا و انحصارات امپریالیستی در کشورشان، سخن گوید. او در ماه آپریل سال جاری اعتراف اش را چنین بیان کرد: "آنها از اشغال کشورشان راضی و خوشحال نیستند، من هم اگر تحت اشغال بودم خوشحال نمی بودم". بله! حتی جورج بوش می گوید. البته فشار مبارزات توده ای و اوضاع بحرانی عراق جناب رئیس جمهور را مجبور نموده اذعان کند که آنها نه "آزادبخش" که متجاوز و اشغالگرند.

جورج بوش، این دروغگو و شاید حرفه ای، کلمات فوق را زمانی به زبان راند که مردم شهر "فلوجه" ارتش تا به دندان مسلح آمریکا به مدرنترین سلاح های زمانه را وادار به عقب نشینی کردند و مردم دیگر شهرها و مناطق عراق همبستگی محلی خود را با مردم شهر فلوجه در برابر امپریالیسم تجاوزگر با ارسال کاروان هایی از مواد غذایی و دارو و خون برای مردم تحت محاصره و

دولت امپریالیستی آمریکا در چهارچوب یک پروژه و استراتژی عظیم جهانی حمله به افغانستان و سپس عراق را سازمان داد. ارتش آمریکا زیر نام "جنگ و مبارزه علیه تروریسم" و "آزادی" مردم عراق از یوغ رژیم صدام حسین - رژیمی که عملکردش در چند دهه تأییدگر سرسپردگی این رژیم بود- و نیز به بهانه دروغین از بین بردن "سلاح های کشتار همگانی" و سازمان دادن "انقلاب دمکراتیک" در "خاورمیانه بزرگ" از یک سال پیش کشور عراق را به اشغال نظامی خود درآورد. پیشبرد استراتژی فوق، به ویژه پس از واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر، با سرعت هرچه فزونی از جانب طبقه حاکم در آمریکا دنبال شد.

به رغم این واقعیت اما، جورج بوش ادعا می کند "خدمت گذار خداست و از طرف خدا مأموریت دارد و تاریخ این وظیفه را به او داد تا عراق را آزاد و دمکراسی را به خاورمیانه بیاورد!"*

این استراتژی عظیم از یک طرف تبلور رشد تضادهای قدرت های امپریالیستی در بطن بحران مزمن سرمایه داری است و از طرف دیگر تجلی آشکار حدت گیری جنگی است که امپریالیست ها بر علیه کارگران و تهری دستان جهان براه انداخته اند.

از همان نخستین روز لشکرکشی و اشغال عراق و سرکوب و پایمال کردن ابتدائی ترین حقوق خلق های عراق توسط ارتش های امپریالیستی های آمریکائی - انگلیسی، این اعمال به دلیل ماهیت ضدخلقیشان، منجر به چنان مقاومتی از طرف مردم عراق گردیده که جنگ دیگری را در عراق دامن زده است: جنگ میان مردم بیخاسته و ارتش های اشغالگر به رهبری آمریکا. یک سال پیش در خلال تبلیغات دروغین و فریبنده سیاستمداران آمریکا، دیک چینو معاون بوش، در مقابل این سؤال که آیا مردم عراق، آمریکا و ارتش اش را نیروئی اشغالگر خواهند دید؟ گفت: "ببینید من فکر نمی کنم قضایا اینطور پیش رود من واقعاً فکر می کنم مردم عراق از ما به عنوان نیروئی آزادیبخش استقبال خواهند کرد."

اما یک سال پس از اشغال عراق، سیر رویدادها و مقاومت مردم عراق که از همان روزهای اول پس از

* از کتاب باب وود وارد Bob Wood Ward، معاون سردبیر واشنگتن پست و خبرنگاری که خبرش جریان واتر گیت را برملا ساخت.

بعد از هر عملیات موفقیت آمیز و کشته شدن یک سرباز مزدور آمریکایی به رقص و پایکوبی در محل می پردازند. بنابر این رامزفیلد راست می گوید؛ مردم عراق با جان و دل در امر مقاومت و مبارزه از طرق گوناگون شرکت دارند. و در صورت مواجهه با مبارزین آنها را در خانه و کاشانه خود جای می دهند. پیام واقعی مردم عراق به تمامی امپریالیست ها این است که آقایان چپاولگر و غارتگر بین المللی! ما ماهیت شما و سازمان ملل تان را که با شهر آن بیشتر از یک دهه با جنگ و تحریم اقتصادی، جهنمی را این بار روی زمین بر ایمان ایجاد کردید؛ سازمانی را که زمانی به دلیل اختلافات کتار گذاشتید و چه حال که برای دسیسه چینی بر ایمان آنرا دوباره به صحنه آورده اید، می شناسیم. ما برای حرف های شما درباره ایجاد "دولت عراقی" پیشیزی قائل نیستیم ما از روز اول اشغال کشورمان، اعمال شما که خلاف خواست و حق مان برای بدست گرفتن سرنوشت مان بود را با گوشت و پوست مان لمس کرده ایم. ما دیدیم که چگونه پاره ای آدم معلوم الحال را که بعضی از آنها از دوران نوجوانی از عراق بدور بوده اند و در کلاس های شما درس سرسپردگی آموخته اند و کارنامه ای پر از کلاهبرداری و دزدی میلیون ها دلار از بانک ها را یدک می کشند را به همراه ارتش اشغالگرتان وارد عراق کردید و به نام اعضای "شورای حکومت موقت" آنها را زیر حمایت و حفاظت ارتش و سیا و اف. بی. آی تان بر ما حاکم گرداندید. مردم عراق آنها را خوب می شناسند. ما حتی می دانیم که شما به خوبی مطلع اید که این مزدوران در میان ما مشروعیت و اعتباری ندارند. ما حتی دیدیم که پاره ای از سگان زنجیرشده تان پس از اینکه شما به قتل عام کودکان و زنان و سالخوردهگان پرداختید، زمانیکه شما تمام راه های ورودی به شهرها را مسدود کردید و از رسیدن غذا و دارو برای ما از طرف دیگر خواهران و برادرانمان جلوگیری کردید و ماهیت واقعی "آزادی خواهی" تان را به نمایش گذاردید، هنگامیکه پرده ها از چهره ها برگرفته شد، بزدلانه و رذیلانه پز مخالفت و انتقاد از شما را گرفتند و به اصطلاح استعفا، دادند. و بالاخره ما دیدیم که شما با فریبکاری تمام پس از آنکه آنهمه از قاتل و شکنجه گر و اوپاش بودن اعضای حزب بعث داستانسرانی کردید، بعد از اینکه آن همه تبلیغات فریبنده تان در باره استفاده رژیم مزدور صدام از مواد سمی و شیمیایی برای قتل عام مردم کرد - که با چراغ سبز و حمایت خودتان صورت گرفت - گوش فلک را کر کرد، چگونه آشکارا فرمانده های "گارد جمهوری"، یعنی همانهایی که تا دیروز "قاتل" و "اوپاش" خطاب شان می کردید را به خدمت فراخواندید.

حقیقت این است که شما فریبکارانه از عبارت پردازی هایی نظیر "آزادخواهی" و "دمکراسی برای عراق" استفاده کردید تا به اهداف اصلی تان یعنی اشغال کشورمان و ایجاد پایگاه های دائمی نظامی در اینجا و کنترل انحصاری ثروت ها و منابع ملی مان و از این طریق به تحکیم دوباره اربابی تان بر کل منطقه و تأمین سروری بر جهان جامه عمل بپوشانید و کار شما

هیچ ربطی به ادعاهای تان در مورد تأمین منافع خلق های عراق ندارد. ما می دانیم که مقاومت مان و بالا رفتن شمار کشته شدگان و زخمی های ارتش مزدورتان که شما حتی برای جان آنها - که عمدتاً فرزندان کارگران و تهی دستان و اقلیت های تحت ستم ساکن آمریکا هستند - ارزشی قائل نیستید، موجب تضعیف دفاع مردم آمریکا از جنگ گردیده است. بیهوده نیست که قدرتمداران آمریکا چه در جناح دمکرات ها و چه جمهوریخواهان به طور روزمره نگرانی شان را از این موضوع با یادآوری این که نکند، "کیسه های جسد" سبب روی گردانی مردم از جنگ شود، بیان می دارند. ما می دانیم که عوامل دیگری مانند دلسردی و گلیه محافل قدرت از توان هیأت حاکمه شما در پیشبرد "مطلوب" جنگ آنهم در سال "انتخابات" و کشمکش های قدرت در داخل و در سطح بین المللی موجب شده تا شما خواهان "انتقال" ضرب العجل قدرت به عراقی های مزدور منتخب سازمان ملل تحت حمایت و مراقبت سرنیزه های ارتش تان، شوید. ما دیدیم که شما اول فرماندار نظامی برای مان تعیین کردید، بعداً شکل غیرنظامی به او دادید و وی را در یکی از کاخ های صدام مزدور مستقر گردانید و "شورای موقت عراقی" را تشکیل دادید که حتی بدون اجازه شما آب هم نمی تواند بنوشد.

در جرگه اپوزیسیون شما در عراق نیز ما می دانیم و حتماً هم باید بهتر بدانیم که آن گروه از مترجمین - نظیر گردانندگان "ارتش مهدی" - که نقش مخالف شما را بازی می کنند از چه جنسی هستند. همانهایی که برای قهرمان کردن خود در میان ما حرف های به ظاهر رادیکال مانند "عراق ویتنام دیگری است" را به زبان می رانند. در حالیکه در همان زمان نمایندگان و حامیان مترجم آنها در راهروهای قدرت مشغول چک و چانه زدن با شما برای سهم شدن در "دولت" آینده عراق، این ارگان سرکوب و غارت مردم محروم، هستند. همان کسانی که برای مثال ژنرال مارتین دمری، یکی از فرماندهان ارتش اشغالگرتان در هفته دوم ماه می درباره شان گفت که "ما ممکن است اعضای ارتش آخوند رادیکال و خشونت گرا - مقتدا صدر را برای نیروی امنیتی شهر بصره بسپج کنیم".^۱ از مقاله "جستجو برای آنچه در عراق کارکرد دارد"، لوس آنجلس تایمز، شنبه پانزده ماه می.

در سالی که گذشت ما به عینه به دروغ های شما پی بردیم و نتایج حاصل از آنها را با گوشت و پوست مان لمس کردیم. آی جلدان و غارتگران! ما دیدیم که شما که خوب می دانستید رژیم مزدور صدام هیچگاه بدون اجازه شما و بدون خرید از انبارهای تسلیحاتی شما نمی توانست به "سلاحهای کشتار همگانی" دست پیدا کند، و خارج از سیاست های شما نمی توانست آنها را آن طور که بر علیه خلق کرد بکار گرفت، بکار گیرد. ما دیدیم که در چهارچوب همین سیاست های شما بود که رژیم مزدور صدام حسین کشورمان را ۸ سال درگیر جنگی خانمان برانداز کرد. آیا براستی او- همانطور که طرز رفتن و دستگیری اش ثابت کرد - بدون حمایت شما

هیچگاه می توانست آنهمه سالها در حکومت باشد و آن جنایات را مرتکب شود!؟

شما گفتید جنگ در عراق بر پا می کنید چونکه رژیم صدام "سلاح های کشتار جمعی دارد" و می تواند آنها را در عرض "۴۵ دقیقه" بر علیه شما بکار گیرد پس وجودش خطری است برای "امنیت ملی" آمریکا و جهان. اما ما و کارگران و خلق های دیگر جهان می دانستیم و بعداً دیدیم که برعکس، رژیم صدام - این رژیم مزدور امپریالیسم - در اثر تحریم های اقتصادی شما به یکی از ضعیف ترین دولت های منطقه تبدیل گشته بود و ارتش اش نیز ضعیف تر از آن شده بود که علاوه بر نخواستن، نتوانست بیشتر از چند هفته در مقابل ارتش مجهز به مدرترین سلاح ها دوام آورد. اکنون یک سال گذشت و اثری از "سلاح های کشتار ..." پیدا نشد. در عوض امروز شما از دهان بالاترین مقامات دولت قلدر آمریکا از شخص جورج بوش تا کلین پاول و ... اعتراف به قلبی بودن اسنادی می کنید که برای رفتن به جنگ ارائه می دادید.

گروه های "بازرسی" ارتش و سیا را که پس از اشغال سرزمین مان جهت کشف این گونه سلاح ها به عراق گسیل داشتید بعداً گفتند "همه اشتباه کردیم" و "هرگز سلاحهای کشتار ... پیدا نخواهد شد". (از زبان دیوید کی، سر بازرس گروه بازرسان در عراق). امروز حتی از زبان بعضی از سربازان ارتش شما شنیده می شود که این جنگ برای کشف "سلاح های کشتار همگانی" نبود بلکه برای کنترل نظامی بخش استراتژیکی از جهان بوده است.

جنگ را به بهانه واژگونی رژیم صدام راه انداختید هر چند که ما می دانستیم این هرگز هدف اصلی شما نبود ولی از همان روزهای اول پس از واژگونی رژیم سفاک صدام حسین معلوم شد که شما آمده اید که بمانید و تنها چیزی که برایتان اهمیت داشت، حفاظت و کنترل از چاه های نفت و برنامه ریزی برای غارت منابع و ثروت های ملی ما بود.

شما ادعا کرده و می کنید که جنگ برای "آزادی" ما بوده است. ولی برعکس، شما اضافه بر عوارض ناشی از تحمیل یک دهه تحریم های مرگبار اقتصادی که بهای اش را ما پرداختیم (ما این را از زبان وزیر خارجه اسبق شما یعنی این زن فاشیست، مادلین آلبرایت، شنیدیم وقتی او در جواب این سؤال که "آیا مرگ ۵۰۰ هزار کودک عراقی بر اثر تحریم شما بهای با ارزشی است؟" او با بی رحمی تمام جواب داد "بله من فکر می کنم این بهای با ارزشی است") و بمب باران های دائم در این سال ها، بر خلاف ادعای دروغین تان پس از واژگونی رژیم صدام حسین، تمام سلاح های تان را به طرف ما چرخاندید و زندان های مخوفی چون "ابو غریب" را از فرزندان ما انباشته ساختید. و کمی بعد هم جهانیان، از جمله مردم آمریکا، از طریق عکس ها و فیلم هائی که بر اثر شدت گیری اختلافات تان به بیرون درز کرده و در معرض دید همگان قرار گرفته بود بهتر به ماهیت "لیبراسیون" نوع امپریالیسم پی بردند.

"پاکسازی قومی" یا نسل کشی امپریالیستی در سودان



با اوج یابی بحران قحطی و گرسنگی در سودان، طی چند روز گذشته "آژانس رشد و توسعه بین المللی ایالات متحده" با صدور اخطاریه ای هشدار داد که قریب به ۳۵۰ هزار نفر در غرب سودان در معرض مرگ قرار گرفته و از ۳۵۰ میلیون دلار کمک های اهدایی تقاضا شده از سوی سازمان ملل تنها ۱۱۴ میلیون دلار (یعنی مبلغی بسیار کمتر از آنچه که آمریکا به طور روزانه خرج اشغال عراق می نماید) جمع آوری شده است. و این در حالی است که منابع دیگر، شمار افرادی که در این منطقه قربانی گرسنگی و مرگ حتمی خواهند شد را بالغ بر یک میلیون نفر پیش بینی می کنند. وقوع پی در پی موج قحطی و گرسنگی در ۲۰ سال اخیر در سودان، یکی از دلائل اصلی قربانی شدن صدها هزار تن از توده های رنج دیده و محروم سودان بوده است. سیاست های ضد خلقی دولت سودان در وقوع این فجایع در دهه های اخیر نقش اصلی را ایفا کرده است.

در اواخر دهه ۹۰، دولت سودان تمامی پوشش گیاهی و طبیعی روستاهای نواحی جنوبی این کشور در شعاع هزار و ۶۰۰ کیلومتری لوله های نفتی که منطقه نفتی جنوب را به بندر سودان در شمال متصل می سازد را از میان برداشته و با خاک یکسان ساخت. در نتیجه اعمال این سیاست، منطقه مزبور به آن چنان قحطی و خشکسالی ای دچار گردید که بیش از ۲۰۰ هزار نفر جان خود را از دست دادند. طی بیست سال گذشته، جنگ داخلی در سودان بین حکومت خارطوم در شمال و "ارتش رهایی بخش خلق سودان" در جنوب این کشور بیش از ۲ میلیون کشته و ۴ میلیون آواره و پناهنده به جای گذاشته است.

نابود کردن روستاها و پوشش های گیاهی منطقه توسط رژیم وابسته به امپریالیسم سودان امری تصادفی نیست. منابع نفتی سودان رقمی معادل ۳ میلیارد بشکه تخمین زده شده و در همان حال تولید روزانه نفت خام این

کشور رقمی معادل ۳۰۰ هزار بشکه را بالغ می گردد. در چند سال اخیر، کمپانی های نفتی چینی، فرانسوی و انگلو-آمریکن به طور مستقیم دولت سودان و نسل کشی های این دولت را مورد حمایت قرار داده اند. به طور مشخص گزارش شده است که "مؤسسه ملی نفت چین" هزاران شبیه نظامی از چین به سودان اعزام نموده تا روستاهای مجاور مناطق نفتی در سودان را از میان برداشته و نابود سازند.

به دنبال اعمال چندین دهه ناآرامی و قتل عام مردم در نواحی جنوب سودان توسط کمپانی های بین المللی نفتی و دولت سودان، امپریالیست ها هم اکنون منطقه مزبور را آماده برقراری "ثبات" دانسته و امکان تولید هرچه بیشتر و سیستماتیک تر نفت در این کشور را میسر می دانند. به همین دلیل نیز، دول امپریالیستی غرب و همچنین امپریالیست های چینی به نوکران وابسته خود در دولت سودان فرمان داده اند تا با "ارتش رهایی بخش خلق سودان" وارد نوعی مصالحه گردند. به

طوری که هم اکنون طرفین با یکدیگر در خاک کنیا وارد مذاکره گردیده و گفته می شود که مذاکرات بین دو طرف به توافق نزدیک می باشد.

با این وجود و درست در حالی که این مذاکرات بین طرفین جریان دارد، دولت سودان نسل کشی تازه ای را، و این بار در غرب سودان، برآه انداخته است. آنچه که رسانه ها و مطبوعات رسمی در نوشته جات خود مطرح نمی سازند این واقعیت است که امپریالیست ها به دلیل منافع سلطه جویانه شان، درست همان طور که در کشتار مردم رواندا و جنوب سودان در سالهای گذشته نقش داشته اند، در براه اندازی کشتار و قتل عام اخیر مردم بیگناه منطقه "دارفور" (که البته مطبوعات بورژوازی به طرز زیرکانه ای اسم آن را "پاکسازی قومی" می گذارند و می کوشند تا آن را صرفاً ناشی از "خصومت های بین اقوام مختلف سودان" جا بزنند) در غرب سودان نیز عمیقاً و به طور گسترده دست دارند. چرا که از گسترش شورش های مردمی این منطقه به دیگر مناطق کشور به هراس افتاده اند.

باید خاطر نشان ساخت که سال گذشته "ارتش رهایی بخش خلق سودان" و "جنبش عدالت و برابری" در استان "دارفور" در غرب سودان شورش هایی توده ای برعلیه شبیه نظامیان "جانجاید" که از سوی دولت سودان حمایت می شوند، سازمان دادند که بلافاصله از سوی ارتش سرکوبگر سودان به خاک و خون کشیده شد. نیروهای سرکوبگر ارتش با هلی کوپترهای جنگنده از آسمان روستائیان را به گلوله بسته و سپس نیروهای شبیه نظامی را به جان مردم انداختند. بنا به گزارش گروه های مدافع حقوق بشر، هم اکنون بیش از نیمی از تمامی روستاهای استان "دارفور" با خاک یکسان و منابع زراعی و مایحتاج غذایی این منطقه ویران گردیده است. واقعیت آن است که جنوب سودان، به خاطر وجود ذخایر عظیم نفتی اش، برای کمپانی های بین المللی نفتی امپریالیستی از اهمیت ویژه ای برخوردار می باشد. از این رو نیز، هم و غم اصلی و کنونی دول امپریالیستی در سودان برقراری و تأمین امنیت لازم در این منطقه جهت غارت و چپاول



یادداشت های محرمانه ی مقامات آمریکا بوش و کمپین جهانی شکنجه را به هم وصل می نماید

برگرفته از نشریه کارگر انقلابی، شماره ۱۲۴۲، ۳۰ می ۲۰۰۴

(ترجمه پویان)

در واشنگتن، رامسفلد وزیر دفاع دولت آمریکا با غضب داد زد که "خلط میجی" که قضیه زندان ابوغریب به وجود آورده، بایستی پایان یابد. جمهوری خواهان دست راستی هم، همین آهنگ را دنبال کردند. یکی از نمایندگان کنگره آمریکا گفت که "از دست داد و عمیانی که راه افتاده، داد و عمیانی اش درآمده". شبکه تلویزیونی "فاکس" یاهو سر داد که هیچکدام از کارهایی که دولت آمریکا انجام داده با "شرارت" های مخالفین اش (در گذشته و حال) قابل مقایسه نیست. مرتجع رادیویی، "راش لیمبو" (Rush Limbaugh)، با اوف و پف تصاویر مورد بحث را به مسخره گرفته عنوان کرد که تصاویر مزبور چیزی بدتر از یک "کتک کاری برادرانه" نبوده. وقتی ژنرال های ارشد ارتش آمریکا برای ادای شهادت در برابر کمیته سنا فراخوانده شدند، نمایندگان جمهوری خواه کنگره و مفسرین تلویزیونی گفتند که این قضیه زیادی بالا گرفته، و اینکه، این ژنرال ها و مباحثات مطرح در عرصه ملی می بایست مجدداً حول برنده شدن در این جنگ متمرکز شوند.

همزمان با این، فرماندهی نیروهای نظامی دولت آمریکا دارد اقدامات مذبوحانه ای بعمل می آورد تا از برملاشدن هرگونه افتضاح تازه ای جلوگیری نماید. تا جایی که واحدهایی از

زندانیان اسبق بازداشتگاه های نظامی به مناطق صحرایی دورافتاده منتقل گشته اند تا بدین وسیله از درز کردن اطلاعات به خبرنگاران جلوگیری شود. یا آنکه یکی از مأموران دون پایه ی زندان ابوغریب به یک سال زندان محکوم شد البته آن هم عمدتاً به خاطر عکس هائی که از اذیت و آزارها گرفته بود- و این خود به نوعی اعلام خطری بود به سایر سربازان مبنی بر اینکه اگر عکس هائی گرفته اند بهتر است آن ها را از بین ببرند. مراجع نظامی آمریکا همچنین گروهان "سامونل پراونس" (Samuel Provance) را که به شبکه ی خبری "ای بی سی" گفته بود که در مورد بیرحمی های زندان ابوغریب پنهان کاری بزرگی صورت گرفته است، مورد تهدید قرار دادند. به او گفته اند که چون نظرات وی "در راستای مصالح ملی نیست"، احتمالاً ارتش او را محکوم نماید.

درعین حال، کلی "تحقیقات" رسمی راه افتاده که بیشتر آنها "تحقیقات داخلی" از سوی پنتاگون و سی آی ای هستند؛ یعنی "تحقیقاتی" که در جریان آن می توان انتظار داشت که مدارک جدیدی پیدا کرده و آنها را قبل از این که در سطح عمومی فاش گردند، نابود نمود.

حال آنکه از سوی دیگر، با سیلی از بیانیه های عمومی در باب "اصلاحات"

کذایی در امورات ارتش، ارتش آمریکا ادعا نمود که به بدرفتاری ها خاتمه می دهد. ژنرال مسئول زندان های نظامی عراق می گوید که او استفاده از کیسه برای پوشاندن سر بازداشت شدگان در موقع نقل و انتقال، را ممنوع کرده است. نوآوری او چیست؟ نوآوری او درعوض استفاده از "باند های کشی" یا عینک های ایمنی سیاه برای چشم بندزدن زندانیان می باشد.

همه ی این ها تلاش هائی برای پایان دادن به این رسوائی و جلوگیری از هرگونه رسوائی در آینده است. البته درعین حال، دولت آمریکا اعتراف می کند که بیش از ۱۸۰۰ اسلاید و چندین فیلم ویدئویی که بدرفتاری های بی حدوحصر (منجمله تجاوز و ضرب و شتم های وحشیانه) را نشان می دهند، در اختیار دارد. و هر روز هم اسناد اتهام آور هرچه بیش تری در این رابطه رو می شود.

شکنجه: امری جهانی، گشوده و تصویب شده

در جریان این رسوائی، رهبران دولت آمریکا تأکید نموده اند که ماجرای زندان ابوغریب یک رویداد استثنایی و خودسرانه بوده است - عملکرد عده ای از مأمورین رده پائین، سادیسمی های

بخش خصوصی در کتکرات ارتش. اما مدارک جدید هر روز این دروغ را آشکارتر می سازند.

این مدارک نشان می دهند که مجریان عملیات شکنجه در ابوغریب همان معیارهایی را به کار برده اند که ماشین جنگی آمریکا در افغانستان، در گوانتانامو، در عراق و در همه ی مراکز بازجویی سی آی ای که هنوز از انظار مخفی می باشند، به کار برده است. مضافاً، حالا دیگر سندیت یافته است که نیروهای آمریکا مکرراً شکنجه کردن مردم تا حد مرگ را در سراسر دنیا اعمال می کنند.

دو تا از تصاویری که اخیراً منتشر شدند، جسد له شده ی یک زندانی عراقی را نشان می دهند که زندانیان آمریکائی روی آن دولا شده و با پوزخندی بر لب به یکدیگر انگشت تأیید نشان می دهند.

در یکی از گزارشات خبری پنتاگون، ارتش آمریکا اعتراف کرد که حداقل در ۳۷ مورد - ۳۲ مورد در عراق و ۵ مورد در افغانستان - زندانیانی که در حبس بسر می برده اند، مُرده اند. هم اکنون بازپرسان پزشکی ارتش تصدیق می کنند که حداقل در هشت مورد از این موارد "احتمال قتل" وجود دارد - منجمله "اعمالی که قبل یا درحین بازجویی انجام شده است". در بین مرگ هائی که مورد تحقیق قرار گرفته اند، یکی هم نحوه ی برخورد با یکی از ژنرال های ارشد مدام حسین است که در نوامبر گذشته "زیر بازجویی" مُرد.

علاوه بر این، سازمان سیا اعتراف کرده است که این سازمان هم لیستی از زندانیانی که توسط مأمورینش "زیر بازجویی کشته شدند" دارد که شمار آن در حال افزایش است.

هزار و یک دلیل وجود دارد که آدم باور کند که همه اینها تنها مثنی از خوارها جنایت کماکان پنهان مانده از انظار عمومی است. تنها شمار

این کشور می افزود تا راه لوله های نفت را هموار سازد؛ شاهراهی از لوله های نفت، سامان گرفته بر تلی از روستاهای سوخته و بی سامان و کوهی از اجساد آدمی و زندگانی به رنگ جسد. ■

پس به اصطلاح "مضیقه و کمبود" کمک های اهدایی به آنان، این دست های کریه و جنایتکار امپریالیست ها و سرسپردگان آنهاست که به طور آشکار و نهان و تحت عناوین مختلف، آتش جنگ و خشونت و آوارگی و قحطی و مرگ را بر هستی میلیون ها انسان در

سودان، خطر بزرگی برای حیات رژیم فعلی سودان و بالطبع برای منافع امپریالیست ها در این کشور، بشمار می آید. بنابر این، باید به این نکته آگاه بود که در پس نسل کشی و آوارگی میلیون ها تن از مردم سودان، در پس قحطی و گرسنگی عمومی توده ها، و در

منابع نفتی آن می باشد. طبیعتاً هرگونه ناآرامی در اوضاع جاری سودان و منجمله وقوع شورش های مردمی برعلیه رژیم حاکم در این کشور - نظیر شورش های توده ای اخیر در "دارفور" - و گسترش دامنه این گونه شورش ها به سایر مناطق

دست چین شده ای از پرونده های قتل به اطلاع عموم رسیده است. ارتش آمریکا موارد زیادی از کشتار زندانیان را که رسماً تحت عنوان "اقدام به فرار" یا "جلوگیری از شورش" قید گردیده، به بحث عمومی نگذاشته است. آن ها اعدام دست جمعی چند صد نفر از اسرای جنگی در زمان اشغال افغانستان در سال ۲۰۰۱ را مورد پرسش قرار نمی دهند. از سوی گارد زندان گزارش شده است که در ابوغریب متخصصین سی آی ای و بازپرسان نظامی، همه ی سعی خود را به کار بردند تا هیچگونه سابقه ای از بسیاری از زندانیانی که به آن جا آوردند، برجای نماند تا بتوانند آنان را زیر بازجویی بکشند و اجساد آن ها را بدون هرگونه ردپایی از بین ببرند. به موازات آشکار شدن اعمال شکنجه ی مفرط، تجاوز و قتل زندانیان، برخی از همان دست راستی ها که می گویند: "هرگز ما را با دشمنانمان مقایسه نکنید" هم آشکارا از شکنجه دفاع کرده و معتقدند: "هر اقدامی که جان یک سرباز آمریکائی را حفظ نماید، موجه است". و این در واقع همان چیز است که فرماندهان نظامی و سیاسی در خفا به شکنجه گران و آدم کشانشان گفته اند. رامسفلد فهرستی از پنتاگون را که زمانی محرمانه بود- حاوی روش های تصویب شده ی بازجویی- منتشر کرده و با حرارت تمام از آن دفاع می کند. عکس های منتشر شده، بدرفتاری با زندانیان را علنی نمود و حال این رسوائی، امپریالیست ها را مجبور به دفاع از روش های فاشیستی شان در ملا، عام نموده است. و آن ها این کار را می کنند، زیرا قصد پیشروی بی رحمانه و رسیدن به "پیروزی به هر ترتیب" را در فتح عراق، پایمال کردن مردم و پیاده کردن هدف بزرگ ترشان یعنی جنگ بازدارنده و سلطه بر جهان را دارند.

سرنخ قضیه در کاخ سفید

قوانین عبارتند از: "هرکس را که خواستی بگیر، هرکار خواستی بکن".
یک مأمور سابق سی آی ای در بخش عملیات بازجویی جهانی، به نقل از روزنامه ی نیویورکر، ۲۴ می

"پس از ۱۱ سپتامبر، دستکش ها از دست درآورده شد." (اظهارات "کوفر بلک"،

رئیس سابق بخش ضدتروریسم سی آی ای، در برابر سنا، ۲۶ سپتامبر ۲۰۰۲)

بوش به همراه رامسفلد، وزیردفاع، و جان اشکرافت، دادستان کل کشور، مَهْرَتأیید بر سیستم مخفی بازداشت و بازجویی بی زدن که در راهی روی چنین روش هائی باز نمود. این راهی بود که آن ها برای مقابله و عبور از موانعی که حمایت های تاریخی کنوانسیون ژنو از حقوق بازداشت شده گان و اسرای جنگی ایجاد می کند، برگزیدند. آنان زیردستان را به حال خود گذاشتند تا ریزه کاری های آنچه که واقعاً بر سر زندانیان در این مکان های بی قانون آمد، را خود انجام دهند. این تکنیک ها نرم کردن سیستماتیک زندانیان از طریق ایزوله ساختن، آب و غذا ندادن، توهین کردن، تهدید و شیوه های تحقیری که صلیب سرخ آن ها را "معادل شکنجه" قلمداد می کند، موجب شدند.

خلاصه گزارش نیوزویک از تحقیقات اش، ۲۴ می

همان طور که در شماره قبلی RW (نشریه ی کارگر انقلابی- مترجم) گزارش کردیم، شکنجه ی سیستماتیک در بالاترین سطوح دولت آمریکا شامل دونالد رامسفلد وزیردفاع، جورج تینت رئیس سازمان سی آی ای، جان اشکرافت وزیردادگستری و خود رئیس جمهور بوش به تصویب رسیده بود. اکنون یادداشت های محرمانه ای که به بیرون درز پیدا کرده، شرح مفصل و چگونگی انجام این تأییدیه کاخ سفید را نشان می دهند. نیوزویک (۲۴ می) مستند می سازد که هیئت حاکمه آمریکا تصمیم گرفت که قوانین بین المللی در رابطه با بازجویی زندانیان را نادیده بگیرد و این که چگونه آن ها بهترین راه های حقوقی ی اجتناب از محاکمه در آینده به خاطر جرایم جنگی را به بحث گذاشتند.

مُهْره های کلیدی دولت بوش- دیک چینی معاون رئیس جمهور، دونالد رامسفلد و مرد دست راست او پال ولفوویتز- در دهه ی قبل از روی کار آمدن بوش پسر، استدلال می کردند: حال که آمریکا "تنها ابرقدرت جهان" است دیگر نیازی به احترام گذاشتن به معاهدات بین المللی، ارگان های بین

المللی همچون سازمان ملل، یا مطالبات متحدین اش ندارد.

از نظر آن ها، همه این معاهدات و نهادها برتری آمریکا را بی خودی تحت فشار قرار می دهند. آن ها احساس می کردند که این معاهدات و نهادها مانع از آن می گردد تا آمریکا سلطه جهانی ای که (به اعتقاد آن ها) این کشور با توجه به قدرت نظامی اش از آن برخوردار است، را اعمال نماید.

۱۱ سپتامبر یک نقطه ی عطف تاریخی بود؛ جانی که این نیروها گمان کردند که می توانند حرکات نظامی و اهداف جهانی بی را که در تمام این مدت از آن حمایت می کردند، به اجرا درآورند. به همین خاطر هم تعجب آور نیست که یادداشت های کاخ سفید اکنون نشان می دهند که بلافاصله بعد از ۱۱ سپتامبر به طور علنی مطرح می شد که آمریکا در موج جدید عملیات نظامی اش نباید به "قوانین جنگی"، معاهدات بین المللی و حتی کنوانسیون ژنو تکیه کند.

معادل حقوقی شهر بی کلاتر

دولت آمریکا در همان حال که به نام "آزادی و دموکراسی" جنگ راه انداخت، به طور سیستماتیک تلاش نمود تا خود و مأمورینش را مافوق و مصون از هرگونه حاکمیت قانونی، قرار دهد. دفتر مشاوره ی حقوقی دادستان کل کشور، جان اشکرافت، تبدیل به ستاد تدارک توجیهای فاشیستی و دودوزه بازی های شرم آور حقوقی شد.

این دفتر مشاوره ی حقوقی، نظریه های حقوقی محرمانه ای سرهم بندی کرد که می گفت مخالفینی که آمریکا با آنان می جنگد بایستی "ستیزگران غیرقانونی" که مستحق هیچ گونه حقوق قانونی تحت قوانین بین المللی نیستند، قلمداد شوند.

درحقیقت، این نقشه ای بود تا از طریق آن، خود دولت آمریکا را در موقعیت "ماورا قانونی" قرار دهد - تا این دولت بتواند بدون تبعیت از هرگونه قانون، اعم از معاهده بین المللی یا قوانین داخلی خود آمریکا، عمل نماید. مجله ی نیوزویک، با استناد به نسخه هائی که از نظریه ها و دیگر یادداشت های حقوقی درونی ای که به دست نیوزویک افتاده است، می نویسد که این

طرح وزارت دادگستری در آن زمان "توسط وزارت دفاع و نهایتاً از سوی مشاور کاخ سفید، آلبرتو گونزالس، تأیید شد".

در ۲۸ دسامبر ۲۰۰۱، این دفتر مشاوره ی حقوقی طی یادداشتی عنوان کرد که دستگاه قضایی و قوانین آمریکا نایستی شامل حال زندانیانی شود که در خلیج گواتانامو در بازداشت بسر می برند. یکی از وکلای سابق دولت آمریکا گفت که کمپ گواتانامو به "معادل حقوقی شهر بی کلاتر" مبدل شده است. در ۹ ژانویه ۲۰۰۲، دفتر مشاوره ی حقوقی دولت آمریکا یادداشت ۴۲ صفحه ای جامعی را امضاء کرد که در آن چنین استنتاج می کرد که نه کنوانسیون ژنو و نه هیچ یک از قوانین جنگی شامل مناقشات جاری در افغانستان نمی شوند. نیوزویک می نویسد: "یکی از یادداشت های وزارت دادگستری، که در اواخر پائیز ۲۰۰۱ برای سی آی ای نوشته شد، تفسیر بسیار محدودی از کنوانسیون بین المللی ضدشکنجه ارائه داده و به این ترتیب به سی آی ای اجازه می دهد تا در جریان بازجویی از مظنونین القاعده، از یک رشته تکنیک ها شامل بی خوابی دادن، هراساندن و به کاربردن "عوامل فشار روحی" استفاده نماید".

این تصمیمات بیانگر طرد آشکار استانداردهای قبلی بود و به همین خاطر نیز مخالفت وزارت کشور و بخش هائی از کارکنان بخش حقوقی خود ارتش را برانگیخت.

یکی از یادداشت های که مدرک جرم را عیناً به نمایش می گذارد (smoking gun) یادداشتی است که در ۲۵ ژانویه ۲۰۰۳ توسط مشاور حقوقی کاخ سفید آلبرتو گونزالس نوشته شده است. این یادداشت نشان می دهد که بوش در همان مقطع پیشاپیش و شخصاً تصمیم گرفته بود که از کنوانسیون ژنو پیروی ننماید. گونزالس مطرح می کند که اوضاع جدید جهانی، "یک نوع جنگ جدید" را ایجاب می کند و نادیده گرفتن قوانین بین المللی رئیس جمهور آمریکا را قادر خواهد ساخت تا "آزادی عمل خود را حفظ نماید". گونزالس با این جمله تمام می کند: "به عقیده ی من، این الگوی جدید محدودیت های سفت و سخت کنوانسیون ژنو در ارتباط با بازجویی از زندانیان دشمن را منسوخ و

برخی از مقررات آن را از مد می اندازد.

گونزالس همچنین به قانون ۱۹۹۶ آمریکا اشاره می کند که مطابق آن "جنایات جنگی" - منجمه "هر گونه نقض فاحش" کنوانسیون ژنو - مورد عقوبت واقع می گردد. با توجه به این موضوع، گونزالس عنوان می کند که برخی ریزه کاری های دقیق حقوقی لازم است، تا مطمئن شد که در آینده "وکلا و مشاورین حقوقی مستقل" نتوانند مقامات رسمی آمریکا (و طبعاً منجمه خود رئیس جمهور) را به جرم جنایات جنگی (از جمله موارد مشخصی که کاخ سفید در همان مقطع فعالانه به دنبال انجام آنها بود) محاکمه نمایند. گونزالس در این یادداشت تصمیم رسمی دولت آمریکا مبنی بر اعلان مخالفین افغان به عنوان "ستیزگران غیرقانونی" را تأیید کرده، می گوید: "قدرت و اراده شما می تواند چنان جای پای معقولی در قانون باز نماید که [قانون مربوط به جنایات جنگی] شامل حال آن نگردیده و همین امر نیز به نوبه خود، دفاعیه ی محکمی در مقابل هرگونه پیگرد قانونی در آینده به وجود خواهد آورد".

در خلال هفته ی پس از یادداشت ۲۵ ژانویه، محافل درونی دولت بر سر صحبت های دوپهلویی که قرار بود ارائه دهند تا خود را از نقطه نظر حقوقی مصونیت ببخشند، به توافق رسیدند. در ۷ فوریه ۲۰۰۲، کاخ سفید اعلام کرد که ایالات متحده (رسماً) کنوانسیون ژنو را در جنگ افغانستان به کار خواهد بست، اما (یک امای بزرگ) زندانیان طالبان و القاعده به عنوان "أسرای جنگی" محسوب نخواهند شد و به همین دلیل نیروهای آمریکا در برخورد با آنان ملزم به رعایت قوانین ژنو نخواهند بود. نیوزویک می نویسد که این مطلب "صحنه را برای شیوه ی جدید بازجویی بدون تبعیت از قوانین بین المللی، آماده ساخت". برخی از وکلای "مشاور حقوقی ارشد" (JAG) این تصمیم را به مثابه "تلاشی محاسبه شده برای ایجاد اتمسفری از ابهام حقوقی" توصیف می کنند.

اندکی بعد، دستورالعمل محرمانه ای از سوی ریاست جمهوری، سی آی ای را مجاز به ایجاد کمپ های مخفی در خارج از آمریکا و استفاده از شیوه های افراطی

در بازجویی زندانیان در آن جا، نمود. و در رابطه با این اماکن مخفی، تعهدات ویژه ای با دول خارجی به مذاکره گذاشته گرفت. این معاهدات به مأمورین و بازجویان دولت آمریکا - و از جمله مشخصاً به باصطلاح "کتراتر چی های خصوصی"، مصونیت حقوقی بخشید. بعضی از این اماکن مستقیماً توسط شکنجه گران آمریکائی و برخی دیگر به وسیله ی دول خارجی اداره می شدند. در پروسه ای که "احاله" خوانده می شد، آمریکا برخی از زندانیان اش را برای شکنجه تحویل آژانس های اطلاعاتی متحدین می داد. نیوزویک گزارش می دهد که جورج تیت، رئیس سی آی ای، مدت کوتاهی پس از ۱۱ سپتامبر در گزارش محرمانه ای به سناتورهای آمریکا، این قرارهای "احاله" را تشریح نمود. به عبارت دیگر، دو سال قبل از این که اذیت و آزارهای زندان ابوغریب به بیرون درز پیدا کند، مقامات بلندپایه طرفین (آمریکا و متحدین اش - مترجم) از عملیات مخفی شکنجه، آگاهی داشتند. نیوزویک می گوید احاله زندانی برای شکنجه تا آنجا جافتاده بود که در سال ۲۰۰۴ دولت آمریکا یک "هواپیمائی دربست مخفی" برای انتقال زندانیان از یک تأسیسات مخفی به تأسیساتی دیگر، راه انداخته بود.

اجرای دستورات

هر کس که مخالف روش های افراطی بود به ساده گی یا کنار زده شد یا از کار برکنار شد. اولین فرماندهی کمپ گوانتانامو (به نام مستعار "گیتمو") سرتیپ "ریک پاکوس" اخراج شد و فرماندهی جدید؛ سرهنگ "جفری میلر" "جدول ۷۲ بندی تازه ای برای اعمال فشار روحی و تهدید" را اعلام نمود که اشکال تأییدشده ی زور و شکنجه را ترسیم کرد. این همان لیستی است (شامل استفاده از گرما و سرمای شدید، گرسنگی دادن به زندانیان، نگه داشتن آن ها با سرهای در کیسه و بدن های لغت برای مدت طولانی و تهدید آنان با سگ های درنده) که اکنون رامسفلد آن را به صورت علنی منتشر و از آن دفاع می نماید. این لیست همچنین استفاده از "حالات عذاب آور" - یعنی قراردادن

زندانیان به زور و برای مدت طولانی در وضعی دردآور - را توصیه می کند. نیوزویک گزارش می کند که "بعداً خود رامسفلد، تحت تأثیر موفقیت تکنیک های استفاده شده علیه مظنونین القاعده در زندان گوانتانامو، ظاهراً پروسه ای را به جریان درآورد که به استفاده از این تکنیک ها در عراق منجر شد، هرچند که آن جنگ قرار بود بر اساس کنوانسیون ژنو اداره شود".

نشریه ی "کارگر انقلابی" قبلاً گزارش کرده بود که سرهنگ میلر به عراق رفت تا عملیات زندان در آن جا را "گیتموئیزه" کند. حالا نیوزویک استناد می نماید که این امر به دستور رامسفلد انجام شده است.

نیوزویک گزارش می دهد که "استیو کامبون"، دستیار اطلاعاتی رامسفلد، سرتیپ "جری بویکن" را فرستاد تا به سرهنگ میلر دستور دهد که به عراق برود. این سرتیپ بویکن، همان فاشیستی است که اعلام نمود جورج بوش پست ریاست جمهوری را بدون اکثریت آراء، به دست آورد "زیرا خدا او را سرکار آورد" (به عبارت دیگر، خدای او قدرت گیری دست راستی ها در آمریکا را حمایت می کند). بویکن در جایی دیگر گفته بود که وی مطمئن بوده که سرهنگ مسلمان سومالی را شکست می دهد، زیرا "خدای من یک خدای واقعی و خدای او یک بُت بود".

هنگامی که این اظهارات فاشیستی - مسیحی موجب یک رسوائی جهانی شد، پنتاگون تأکید کرد که بویکن به خاطر ارزش بسیارش قابل اخراج نبود. حال همه ی ما می دانیم که وظایف او چه بودند.

بنابه دستور سرهنگ میلر، زندان ابوغریب زیر کنترل بازجویان حرفه ای سی آی ای و سرویس اطلاعاتی ارتش قرار گرفت. این شکنجه گران متبحر و چیره دست، گارد دژبان زندان را سازماندهی کردند تا با استفاده از روش های شنیع زندانیان را "نرم" کنند.

اوضاع در زندان ابوغریب آن چنان وخیم بود که در دسامبر ۲۰۰۳ زندانیان زن، قاچاقی نوشته ای را به بیرون فرستادند که می گفت سربازان آمریکائی به آن ها تجاوز می کنند و به التماس، از مقاومت عراق می خواستند که زندان را با بمب منفجر کرده و آنان را

بکشند تا این کابوس به پایان رسد (به نقل از گاردین، ۲۰ می). حداقل یکی از عکس های زندان ابوغریب نشان می دهد که یک سرباز آمریکائی در حال تجاوز جنسی به یک زندانی زن است. گزارشات تجاوز جنسی از زندان های آمریکا در سراسر عراق، سندیت پیدا کرده است.

برچسب "تروریست": مجوز آنان برای انجام هر عملی

بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر، شکنجه برعلیه "تروریست ها" و "حامیان تروریسم" مورد تأیید قرارگرفت. سپس نیروهای در حال رشد مقاومت در عراق نیز برچسب "تروریست" خوردند و به زودی، با هرکس که احتمالاً چیزی درباره ی مقاومت عراق می دانست، مثل "یک تروریست" برخورد شد.

یک منبع سی آی ای جریان را این طور خلاصه کرد که، شکنجه بر روی هر کسی اعمال می شد؛ از "راننده تاکسی گرفته تا داماد این و برادر زن آن و همه جماعتی که در خیابان ها دستگیر شده بودند.

وقتی که عکس های مربوط به زندانیان ابوغریب منتشر شد، بوش گفت: "این معرف آن آمریکائی که من می شناسم نیست". باری، این عکس ها مطمئناً معرف همان آمریکائی است که جهانیان می شناسند.

این به اصطلاح "جنگ علیه تروریسم" هرگز به خاطر دفاع از "آزادی و دموکراسی" نبود. "جنگ با تروریسم" به مثابه مجوزی در خدمت استراتژی خونین فتح و غلبه بر جهان بوده و مأمورین دولت آمریکا از همان آغاز برعلیه کسانی که به مخالفت با آنان برخاستند از شکنجه و مجازات دست جمعی استفاده کردند.

بوش، کل دارودسته ی حاکم و هم خط او، دموکرات های بلندپایه ای که گزارشات محرمانه دریافت می کردند، و تمام نهادهای نظامی و حقوقی نی که این عملیات را به اجرا در آوردند، همه و همه وسیعاً و عمیقاً در گسیختن افسار این کابوس در سطح جهان، دخیل می باشند. ■

نشست سران ناتو در استانبول، انعکاس تداوم تضاد های غارتگرانه امپریالیست ها

روناک مدائن

مصوبات نشست سران ناتو در ۲۸ و ۲۹ ماه جون در استانبول نیز همچون نشست سران ۸ کشور بزرگ صنعتی "G8" در اوائل ماه جون و همچنین نشست اتحادیه اروپا- آمریکا در ایرلند، نمایانگر تداوم اختلافات حل نشده میان قدرت های عمده اروپا و ایالات متحده آمریکا بود.

دولت بوش که از ابتدا خواستار مداخله مستقیم نیروهای ناتو در عراق و افغانستان بود، در نشست اخیر ناتو بر آموزش پرسنل پلیس و ارتش جدید عراق توسط نیروهای ناتو در داخل خاک عراق پافشاری میکرد. اما دولت فرانسه با حضور نیروهای آموزش دهنده ناتو در داخل خاک عراق مخالفت کرد. ژاک شیراک اعلام کرد که ارتش فرانسه حاضر است در فرانسه و دور از چشم مردم عراق، نیروهای عراقی را آموزش بدهد اما نه در خاک عراق. او همچنین در مورد اصرار دولت آمریکا به اتحادیه اروپا برای پذیرش عضویت ترکیه گفت: "مثل این می ماند که من به دولت آمریکا اصرار کنم که رابطه اش را با مکزیک تغییر دهد..."

فرانسه و آلمان و چند کشور دیگر اروپایی همچنین با نظارت بر انتخابات ماه سپتامبر افغانستان توسط نیروهای مشترک ناتو شدیداً مخالفت کردند. بالاخره در نشست استانبول، آموزش ارتش و پلیس عراق- اما در خارج از خاک عراق- و همچنین اعزام نیروی بیشتر به افغانستان تصویب شد.

اگر چه دولت آمریکا توانست امتیازات اندکی را در زمینه افزایش نقش ناتو در افغانستان و عراق کسب کند، اما حتی حداقل خواسته های دولت آمریکا در این زمینه برآورده نشد و آمریکا و انگلیس از نتایج نشست ناتو به هیچ وجه راضی نبودند. به همین دلیل تونی بلر بار دیگر کوشید تا بقیه اعضا را با لولوی تروریسم بترساند. او گفت: "اگر ناتو همکاری های لازم را با

آمریکا در عراق و افغانستان انجام ندهد، هر دو این کشورها به بهشتی برای تروریسم تبدیل خواهند شد."

البته باید به خاطر داشت که حتی کسب این امتیازات اندک نیز نتیجه قدری و به کارگیری شیوه های تهدیدآمیز از جانب امپریالیسم آمریکا بوده است. آنهم در شرایطی که قدرت های اروپایی به دلیل آنکه آمریکا در سالهای اخیر با مبادرت به اتخاذ سیاست های انحصار طلبانه در بازارهای بین المللی، امکان مشارکت آنها در عواید ناشی از غارت و چپاول کارگران و خلق های تحت ستم - و بطور برجسته در عراق- را با موانع متعددی روبرو کرده است، بیش از پیش به مخالفت با برنامه های آمریکا پرداخته اند.

آمریکا تاکنون قادر بوده که با استفاده از مانورهای سیاسی و برتری نظامی اش در اتحادیه اروپا اختلاف بیاندازد. انگلیس، لهستان، ایتالیا و بیش از ۱۵ عضو دیگر ناتو (منجمله بیشتر کشورهای اروپای شرقی تازه عضو شده) از حامیان آمریکا به شمار می روند. اما آلمان و فرانسه و چند عضو دیگر ناتو که اشغال عراق توسط آمریکا، منافع غارتگرانه آنها در منطقه را در معرض خطر قرار داده است، نمی خواهند در بازی ای که همه منافع اش در جهت آمریکا است شرکت کنند. آنها در حالیکه نقش آمریکا را به عنوان مهم ترین عامل حفظ و استقرار سرمایه داری در جهان، بسیار حیاتی می دانند اما از یکه تازی او و به خطر افتادن منافع حیاتی خویش بیمناکند. در نتیجه این واقعیت است که ما می بینیم چگونه قدرت های مزبور به شدت به تکاپو افتاده اند تا ضمن ایجاد مانع در جلوی پیشبرد برنامه های یکجانبه دولت بوش، نهاتا آمریکا را وادار به شناسائی سهم خویش از منافع حاصل از تقسیم بازارهای جهانی و غارت کارگران و خلق های تحت ستم نمایند. ■

● یک سوندی به نام مهدی غزالی که ۵۲ سال دارد و ماه پیش از زندان امریکا در خلیج گوانتانامو در کوبا آزاد شده است طی مصاحبه ای با رادیو سوند گفت: که هنگامی که در بازداشت بسر می برد، جسماً و روحاً شکنجه شد. مهدی غزالی گفت او هر بار به مدت بالغ بر ۱۴ ساعت در دمای زیر صفر تحت بازجویی قرار می گرفت، از خواب محروم بود و از نظر جنسی تحقیر می شد. او که هنگام سفری به پاکستان دستگیر شده است هرگونه رابطه ای را با القاعده و طالبان تکذیب کرده است. مقامات سوند می گویند مدرکی که او را به ارتکاب جرمی ارتباط دهد، در دست ندارند.

● دادگاه بین المللی رسیدگی به جنایات جنگی در رواندا، وزیر دارائی سابق آن کشور را به زندان محکوم نمود. امانوئل ندیندابهیزی، وزیر سابق دارائی رواندا، کشتن توتسی ها و تحویل اسلحه به قاتلان آنها را سازمان می داد و نام افرادی را که باید کشته می شدند تعیین می کرد. او سه سال پیش در بلژیک دستگیر شد. دارودسته این فرد در سال ۱۹۹۴ در رواندا در یک دوره ۱۰۰ روزه، حدود ۸۰۰ هزار توتسی و هوتو هائی را، که از نظر سیاسی مخالف آنها بودند، قتل عام کردند.

● به گزارش ای. بی. سی. یک مقام دولتی امریکا به این خبرگزاری گفت که یک "مأمور اف. بی. آی. قصد داشت درباره نشست القاعده، نشست که در آن "خالد ال المیدار" و "نواق الحمزی" شرکت داشتند و در کشور مالزی تشکیل شده به رؤسایش هشدار دهد. اما مقامات سی. آی. ای. نگذاشتند مأمور اف. بی. آی. که با سیا همکاری می کرد اطلاعات مهم خود را ارائه دهد. افراد فوق، آن دو نفری هستند که در شهر سندیاگو در ایالت کالیفرنیا در آپارتمان عضو اف. بی. آی. زندگی می کردند. ای. بی. سی. ادامه می دهد: "خالد و نواق ایالات متحده را ترک کردند و دو ماه قبل از ۱۱ سپتامبر بدون اینکه مورد سوالی قرار گیرند از فرودگاه بین المللی جان اف کندی در نیویورک وارد آمریکا شدند. و پس از ۱۱ سپتامبر ناپدید گردیدند"

● بدنبال انتشار رأی دادگاه لاهه برعلیه اسرائیل، مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا از پشتیبانی اتحادیه از قطعنامه سازمان ملل متحد، که از اسرائیل می خواهد حصار امنیتی در کرانه غربی را خراب کند، دفاع نمود. "خاوییه سولانا"، در کنفرانس خبری مشترکی با "سیلوان شالوم"، وزیر امور خارجه اسرائیل، گفت که ساختن حصار در سرزمین های اشغالی، قوانین بین المللی را نقض می کند. اتحادیه اروپا روز سه شنبه از قطعنامه مجمع عمومی که از اسرائیل می خواهد حصار را برچیند، پشتیبانی کرد.

یورش جدید سرمایه داران

به کارگران کارخانه های زیمنس Siemens آلمان

در آخرین هفته ماه جون اتحادیه کارگران زیمنس Siemens و مدیران این کمپانی که در چندین شهر آلمان کارخانه تولید تلفن موبایل دارد، فراد جدیدی را امضاء کردند که طبق آن بسیاری از حقوق و مزایای ۴۰۰۰ کارگر این کارخانه قطع شد. به عنوان مثال کارگران باید از اول ماه جولای ۲۰۰۴ به جای ۳۵ ساعت، ۴۰ ساعت در هفته کار کنند (البته با همان حقوق قبلی). در ضمن طبق قرارداد جدید، پاداش هایی مثل حقوق تعطیلات و ایام کریسمس نیز قطع شده اند. روشن است که این قرارداد به کارگران فقط همین کارخانه محدود نخواهد ماند و در ماه های آینده قراردادهای مشابه ای برای ۱۹۰۰۰ کارگر واحدهای فروش و تعمیر این کارخانه نیز به مرحله اجرا در خواهند آمد.

فقط ۲ ماه بعد از ورود هفت کشور اروپای شرقی به اتحادیه اروپا، کارگران شاهد این واقعیت هستند که تنها ارمغان آن برای کارگران فقر بیشتر و زندگی دشوارتر بوده است نه آنطور که سرمایه داران ادعا می کردند اقتصاد شکوفاتر و زندگی بهتر. یکی دیگر از نتایج مستقیم ورود کشورهای اروپای شرقی به اتحادیه اروپا این بوده است که سرمایه داران می توانند کارگران را از انتقال کارخانه ها بترسانند و هر نوع شرایط کاری ذلت باری را به آنها تحمیل کنند. مدیران Siemens تهدید کرده بودند که اگر کارگران قرارداد جدید را نپذیرند، ۲۰۰۰ کارگر اخراج و چندین کارخانه این کمپانی به مجارستان منتقل خواهند شد. با توجه به دستمزد بسیار پایین در مجارستان، انتقال کارخانه ها به آنجا منجر به افزایش سود سرمایه داران می شد.

رهبان اتحادیه جهت جلوگیری از این سیاست ضدکارگری به جای تکیه بر وحدت و رزمندگی اعضای خود تا آنجا پیش رفتند که خود گروهی از مشاوران مدیریت و تولید را استخدام کردند که راهی را بیابند که نسبت به انتقال کارخانه ها به مجارستان موجب افزایش بیشتر سود برای کارفرما شود. این گروه مشاورین نیز بعد از مطالعات و تحقیق بسیار به اتحادیه گزارش داد که تنها با افزایش ساعات کار هفتگی نمی توان با انتقال به مجارستان رقابت کرد. در نتیجه حقوق تعطیلات و ایام کریسمس نیز قطع شد. البته قرارداد جدید با اینکه به ظاهر برای جلوگیری از انتقال کارخانه به مجارستان کارگران را مجبور به پذیرش شرایط کاری جدید کرده، هیچ نوع الزامی در مورد حفظ کارخانه در آلمان را برای سرمایه داران موجب نشده، و هیچ شرایطی را برای محدود کردن کارفرما در این مورد تعیین نکرده است.

قرارداد جدید موجب کاهش ۱/۳ مخرج تولید، و ۶ برابر شدن سود حاصله از فروش هر دستگاه تلفن خواهد شد.

بعد از تصویب این قرارداد در اول جولای، کارخانه های بسیاری در آلمان آن را الگو قرار داده و درصد افزایش ساعات کار هفتگی و قطع حقوق و مزایای ایام تعطیل کارگران هستند. در همین روزها

مذاکراتی در این زمینه در کارخانه Daimler Chrysler در جریان است. این کارخانه نیز تهدید به اخراج ۱۰۰۰۰ کارگر و انتقال کار آنها به کشورهای دیگر کرده است.

در بخش خدمات نیز شرایط مشابهی زندگی کارگران را تهدید می کند. به عنوان مثال قراردادهای جدیدی برای کارکنان شرکت های هواپیمایی در دست تهیه است که حقوق کارگران را ۱۵ درصد کاهش و ساعت کار هفتگی را ۳۰ درصد افزایش خواهد داد تا شرکت های هواپیمایی قادر شوند در سال آینده بیش از ۸۰ میلیون یورو بیشتر از سال قبل سود به دست آورند.

همیشه کاهش ساعات کار هفتگی یکی از شعارهای محوری مبارزات کارگری بوده است و کارگران اروپا در نتیجه مبارزات خویش به امتیازاتی در این زمینه نیز دست یافته بودند. اما قراردادهای تحمیلی جدید، ساعات کار را افزایش داده و شرایط زندگی کارگران را هر چه بیشتر تحت فشار قرار داده و دستاوردهای مبارزاتی آنها را نابود می سازد.

با اینکه از ماه ها قبل کارگران در صدد مقابله با تصمیمات مدیریت کارخانه برآمده و به تظاهرات راهپیمایی های ۱۰۰۰۰ نفره دست زده بودند، مذاکره و همکاری رهبران اتحادیه با مدیریت و تهیه قرارداد مزبور منجر به عقب نشینی کارگران شد. تجربه بار دیگر نشان داد که کارگران تنها وقتی می توانند پیروز شوند که صفوف خود را هر چه بیشتر فشرده ساخته و سازمان های رزمنده خود را بر پا سازند. تنها راه جلوگیری از بازگشت به شرایط قرن نوزدهم و سقوط هر چه بیشتر شرایط کار و زندگی کارگران، اتحاد و مبارزه بین المللی آنان علیه سرمایه داری است.

درگذشت مسیح راستی مبارکه

روز ۱۶ جون ۲۰۰۴، رفیق مسیح راستی مبارکه، از فعالین چپ انقلابی در پاریس به علت بیماری سرطان درگذشت. رفیق مسیح یکی از مبارزین فعال و پیگیر راه آزادی و عدالت اجتماعی بود و همواره با تمام توان خویش در تمام عرصه های مبارزاتی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی حضور داشت. او قبل از مرگ نابهنگام خویش در "انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی" و "اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ" به فعالیت های مبارزاتی خویش ادامه می داد.

"پیام فدائی" فقدان این رفیق مبارز را به بازماندگان و تمامی رفقای او تسلیت می گوید.

درس های بزرگ کمون ...

(بقیه از صفحه ۲۳)

اگر بتوان گفت که نود و پنج سال پیش، بیشتر اعضای کمون پاریس در آن زمان به خاطر فقدان تجربه و شناخت صحیح از درک طرح مودیانه و غیرواقعی مذاکرات صلح "تی یغ" و تدارکات واقعی برای جنگ واقعی عاجز ماندند. امروز، هنگامیکه رویزیونیستهای خروشچفی که به هر کاری دست می زنند تا به صلح غیرواقعی امپریالیسم آمریکا و خشونت واقعی خدمت کنند، دیگر مطمئن نمی توان گفت دلیلش عدم شناخت است. رویزیونیستهای خروشچفی کاملاً قدم در راه انحراف و ارتداد گذارده اند و در حال همکاری با امپریالیستهای آمریکائی در تلاش برای خفه کردن جنبش انقلابی پرولتاریا و جنبش رهائی بخش ملی با استفاده از تاکتیک های دوگانه ضدانقلابی می باشند. با این وجود، زمان رو به تکامل است، مردم در حال تکامل اند و انقلاب نیز همینجین. توده انقلابی دارد بهتر و بهتر فرا می گیرد چگونه از تاکتیک های دوگانه، بر ضد تاکتیک های دوگانه ضدانقلاب استفاده کرده و چطور انقلاب را تا پایان به پیش برانند. امپریالیستها، رویزیونیستها و تمام مرتجعین همه با هم و با تمام تاکتیک های دوگانه ضدانقلابیشان سرانجام با دست های پر توان خلق به زباله دانی تاریخی پرتاب خواهند شد.

پاورقی ها:

- ۱) آرتور آداموف، کمون پاریس، ۱۸ مارس - ۲۸ می ۱۸۷۱، منتخبات، ویرایش های اجتماعی، پاریس، صفحه ۲۱۱.
- ۲) پ. ام. کرژنتسیوف، تاریخ کمون پاریس از ۱۸۷۱، مرکز انتشارات ادبیات اجتماعی - اقتصادی، مسکو، ۱۹۹۹، صفحه ۲۰۸.
- ۳) اچ. پی. ا. لیساکه غه ی، تاریخچه کمون ۱۸۷۱، روتن و لونینگ، برلین، ۱۹۵۶.
- ۴) مارکس، "جنگ داخلی در فرانسه"، منتخب آثار مارکس و انگلس، جلد ۱، صفحه ۵۲۲.
- ۵) همانجا، صفحه ۵۳۳.
- ۶) همانجا، صفحه ۵۲۵.
- ۷) همانجا، صفحه ۵۲۵.
- ۸) همانجا، صفحه ۵۳۸.
- ۹) کرژنتسیوف، مأخذ فوق الذکر، صفحه ۲۱۴.
- ۱۰) همانجا، صفحه ۲۱۵-۲۱۴.
- ۱۱ و ۱۲. مقاله نامه های نشست های کمون پاریس، جلد ۲، صفحه ۹۹.
- ۱۳) آداموف، مأخذ فوق الذکر، صفحه ۴۱-۴۰.
- ۱۴) لیساکاری، مأخذ فوق الذکر.

تلاش دولت آمریکا برای تعویق انتخابات

به بهانه تروریسم!

روناک مدائن

روز یکشنبه یازدهم ماه جولای مجله نیوزویک خبری را منتشر کرد که در دیگر رسانه های آمریکایی انعکاس چندانی نیافته است.

خبر این بود که دولت آمریکا در صدد یافتن راه حل هایی قانونی برای مداخله در انتخابات ریاست جمهوری در ماه نوامبر است. از قرار معلوم، نیروهائی در دولت آمریکا در تلاش اند به بهانه احتمال یک سری "حملات تروریستی" مقدمات قانونی به تعویق انداختن انتخابات ریاست جمهوری را مهیا نمایند.

اخیراً اداره جدیدی به نام "کمیسون کمک به انتخابات" در دولت آمریکا تشکیل شده است که رئیس آن شخصی به نام "سواریز" (Soaries) می باشد. او در روز ۲۵ جون در نامه ای به یکی از مقامات مهم امنیتی آمریکا به نام "تام ریچ" (Tom Ridge) از وی خواست که در صدد پیدا کردن راه حلی قانونی - در صورت نیاز - برای متوقف کردن انتخابات در روزهای قبل از آن باشد. "تام ریچ" نیز

درخواست گزارشی کامل در این مورد را از "دفتر مشاوره حقوقی" (OLC) کرد و روز بعد نیز نامه ای مبنی بر احتمال عقب انداختن انتخابات به رهبران حزب دمکرات و حزب جمهوری خواه فرستاد.

OLC که امکانات قضایی مداخله رئیس جمهور در انتخابات را بررسی می کند، همان اداره ای است که ۲ سال پیش اعلام کرد که شکنجه زندانیان در زمان "موقعیت جنگی مبارزه با تروریسم" امری کاملاً قانونی و منطبق بر قانون اساسی است.

"تام ریچ" اعلام کرد که به دلیل احتمال حمله مجدد القاعده با هدف تحت تأثیر قرار دادن انتخابات، دولت آمریکا تصمیم دارد تاریخ انتخابات را عقب بیاورد. او در جواب به این سوال که آیا مدرک و یا خبر موثقی مبنی بر حمله القاعده وجود دارد یا نه، پاسخ منفی داد و تنها گفت که موفقیت بمب گذاری مادرید در تحت تأثیر قرار دادن انتخابات اسپانیا دلیلی است بر احتمال

حملات مشابه در زمان انتخابات نوامبر آمریکا.

یکی از معاونین "سواریز" به خبرنگاران گفته است که ظاهراً قانون اساسی به دولت اجازه می دهد که در مواقع اضطراری انتخابات را متوقف کند.

البته مسلم است که آماده کردن شرایط و سازمان دادن "گروه های تحقیقاتی" برای تغییر تاریخ انتخابات، ناشی از دلسوزی و نگرانی دولت بوش از حملات تروریستی نیست. این تلاش منعکس کننده اوضاع بحرانی ست که طبقه حاکمه آمریکا و دولت بوش در شرایط کنونی با آن روبرو هستند و به همین دلیل است که آنها زیر نام "خطر تروریسم" بورش خود به آزادی ها و حقوق دمکراتیک توده ها را تشدید بخشیده اند. واقعیتی که به ویژه بعد از حملات ۱۱ سپتامبر به انواع مختلف همچنان با شدت ادامه یافته است.

واقعیت این است که سیاست های ضد مردمی و جنگ طلبانه دولت بوش - که در تمامی موارد اساسی با تأیید و سکوت دمکرات ها امکان تحقق یافته است - و به ویژه رسوائی دولت آمریکا در فریب افکار عمومی هنگام اشغال عراق، نارضایتی و خشم فزاینده مردم آمریکا نسبت به دولت بوش را برانگیخته و احتمال شکست بوش و در نتیجه توقف برنامه های جنگ طلبانه امپریالیسم آمریکا را به یک چشم انداز قوی تبدیل ساخته است. در این چارچوب است که دارودسته بوش از ترس شکست در انتخابات در تلاش اند تا ضمن به عقب انداختن انتخابات از راه های به اصطلاح قانونی، ابتدایی ترین حقوق دمکراتیک مردم آمریکا در این زمینه را نیز پایمال کنند.

خبر احتمال متوقف کردن انتخابات که می تواند به معنی نگه

داشتن بوش در قدرت تا زمان آماده شدن شرایط برای انتخاب مجدد او باشد، مسلماً به قصد آزمایش عکس العمل مردم، از داخل خود دولت بوش به روزنامه ها درز پیدا کرده است. جالب است که گزارش دهنده اولیه این خبر شخصی به نام "مایکل آیزاکوف" است. این همان شخصی است که روابط مخفیانه جنسی کلینتون با مونیکا لوینسکی را برملا کرد.

در واقع، خطری که جامعه آمریکا را تهدید می کند نه حمله القاعده و یا دیگر گروه های تروریستی خارجی بلکه برنامه ارتجاعی دولت بوش می باشد که تجربه موفقیت آمیز تقلب در انتخابات سال ۲۰۰۰ را نیز دارد و باز در صدد یافتن راهی برای تقلب مجدد در انتخابات می باشد تا با حفظ قدرت، امکان تداوم سیاست های به غایت ضد خلقی و جنگ طلبانه طبقه حاکم در آمریکا را مهیا سازد.

تجربه زمامداری دولت بوش در سالهای اخیر نشان می دهد که حکومت آمریکا در دست یکی از خطرناکترین و جنایتکارترین جناح های سرمایه داری آمریکا قرار دارد که حاضر است از هر شیوه ای برای ماندن در قدرت استفاده کند. آنها حتی حاضرند بدین منظور حمله تروریستی دیگری را موجب شوند. عقب انداختن انتخابات بر اساس احتمال دروغین حمله مجدد القاعده، خود می تواند تحریکی باشد برای گروه های نفوذاشیست هوادار بوش، و چراغ سبزی باشد به آنان جهت انجام برخی عملیات تروریستی که در عمل بهانه لازم را به دست دارودسته بوش به این منظور بدهد. این احتمال را با توجه به نقشی که ۱۱ سپتامبر در پیشبرد سیاست های بوش ایفاء نمود، به هیچ وجه نباید دست کم گرفت. ■

امپریالیسم آمریکا. عراق در...

(بقیه از صفحه ۱۰)

با توجه به این واقعیات، آیا دم زدن از تشکیل "دولت عراقی"، "دمکراسی" و "انتخابات" برای "مردم عراق" توسط جلدانی نظیر شما چیزی به غیر از یک مانور فریبکارانه برای تداوم سلطه وحشیانه تان بر جان و مال مردم عراق است؟

در واقع مردم عراق و خاورمیانه به خوبی می دانند که همین امپریالیسم آمریکا بوده و هست که دهها سال است از مستبدترین رژیم ها در منطقه حمایت کرده،

امپریالیسم نصب آنها نخواهد شد. براستی با در نظر گرفتن این حقایق و شرایط دهشتناک و جهنمی که امپریالیسم آمریکا در طول یکسال گذشته برای خلق های عراق ایجاد کرده آنها چگونه می توانند این دروغ را باور کنند که امپریالیست ها می توانند ناجی آنها باشند؟ در حقیقت آنچه امپریالیسم آمریکا در این یکسال در عراق با آن روبرو بود، بیان آشکار این حقیقت است که خلق های عراق فریب ادعاهای کاذب امپریالیست ها را نخورده و شرایط مادی زندگی تحت اشغال، آنها را به مقاومت در مقابل سرکوبگران اشغالگر کشانده است. واقعیت این است که جنبش مقاومت خلق های عراق با خصومیاتی که در فوق توضیح داده شد، از نداشتن یک سازمان کمونیستی و انقلابی رنج می برد.

(ادامه مطلب در صفحه ۱۸)

رژیم هائی که به دلیل وابستگی شان به امپریالیسم هر لحظه از حیات ننگین شان با نقض و پایمال کردن "دمکراسی" و سرکوبی آزادی خلق ها در تمامی حوزه ها برابر بوده است. آنها دیده و می بینند که چگونه صهیونیست های ستمگر و ژادپرست با حمایت همه جانبه امپریالیسم آمریکا نه تنها سرزمین فلسطینی ها را اشغال کرده اند، بلکه به طور روزمره با سلاح های مدرن آمریکائی، خلق محروم ولی قهرمان فلسطین را به خاک و خون می کشند. آنها می دانند که همین آمریکا حتی آن زمان که حرفی از "صلح" و "کشور مستقل" فلسطینی به میان می آورد، آن را با شرایطی همراه می کند که از "صلح" و "کشور مستقل" ادعائی شان، به گواهی آنچه خلق فلسطین پس از امضای طرح "صلح اسلو" تجربه کرده چیزی جز تداوم ستمگری صهیونیسم و سلطه



افزایش حوادث مرگبار در معادن زغال سنگ چین

هرچه بیشتر تشویق می کند. کنترل دولت روی شرایط و امنیت کار در معادن بسیار اندک است و مأمورین دولت که اغلب از سهام داران این معادن نیز هستند چشم شان را بر شرایط غیرقانونی کار در معادن می بندند. در نتیجه، صاحبان معادن خصوصی با اینکه به وجود شرایط نامن و خطرناک کار در این معادن آگاهی دارند برای کسب سود بیشتر همچنان به تولید ادامه می دهند.

از زمانی که اقتصاد دولتی در چین به طور همه جانبه و افسارگسیخته به سوی اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد حرکت کرده است، بیکاری و فقر و گرسنگی رو به افزایش گذاشته و ده ها هزار کارگر که با خصوصی شدن صنایع بیکار شده اند و از حقوق بیکاری و خدمات اجتماعی نیز محرومند، از روی اجبار به کار ارزان و طاقت فرسا در معادن تن می دهند. در نتیجه، فقر و بیکاری کارگران ارزان قیمت، نیاز چین به منابع هر چه بیشتر انرژی، و فساد نهادینه در سیستم دولتی، هر روزه منجر به مرگ کارگران بیشتری در چین شده و سیستم استثمارگرانه حاکم نیز نه می خواهد و نه می تواند تا کوچکترین گامی در جهت جلوگیری از قربانی شدن کارگران در راه تأمین منافع سرمایه داران زلوصفت و دولت حامی آنها بردارد.

از سوی دیگر، کارگران چین، خشمگین از قربانی شدن معدنچیان به دست سیستم سرمایه داری، در تظاهرات و اعتراضات خود خواهان بهبود شرایط کار، افزایش بودجه تعمیر و نوسازی معادن و جرمه کارفرمایانی هستند که سیستم های حفاظتی و هواکش و دیگر وسایل لازمه را در معادن شان نصب نمی کنند. دولت چین در پاسخ به اعتراضات کارگران تاکنون فقط به دادن وعده و وعید و سرکوب کارگران بسنده کرده و تاکنون هیچ اقدامی در مورد بستن معادن غیرقانونی انجام نداده است. ■

خرابی دستگاه تهویه موجب اشباع گاز در معدن و انفجار آن شد.

در ۲۳ فوریه ۲۰۰۴ نیز در معدن Baixing که علیرغم باطل شدن مجوز آن به دلیل استاندارد نبودنش، هنوز به طور غیرقانونی مشغول تولید بود، ۴۵ نفر کشته شدند. البته اینها فقط چند نمونه از ده ها حوادث مرگباری است که به طور روزمره در معادن چین اتفاق می افتد.

چین در حال حاضر بزرگترین تولید کننده زغال سنگ دنیا است که ۳۱ درصد کل زغال سنگ تولیدی جهان را نیز خود مصرف می کند. به دلیل اینکه وارد کردن نفت روسیه از طریق دریای سیاه بسیار گران تمام می شود و نصب لوله انتقال گاز نیز در روسیه ناتمام مانده، جایگزین کردن نفت و گاز به جای زغال سنگ نیز امکان پذیر نیست. از طرفی دولت چین که با کاهش عرضه انرژی نسبت به تقاضا روبرو است، بی توجه به افزایش حوادث مرگبار، معادن زغال سنگ را به تولید

افزایش فقر و بیکاری به همراه تشدید شرایط مشقت بار حاکم بر محیط های کار در چین در سالهای اخیر موجب شده است که هزاران تن از کارگران معادن زغال سنگ این کشور در معدن هایی که فاقد استاندارد های لازم جهت بهره برداری می باشند جانشان را از دست بدهند. اغلب این معدنچیان بخشی از کارگران و کشاورزان بیکار و فقیری هستند که با حداقل دستمزد و بدون برخورداری از آموزش های لازم در این معادن جان خود را به خطر می اندازند.

منابع غیر دولتی در چین اعلام کرده اند که حدود ۷۲۰۰ نفر در سال ۲۰۰۳ به دلیل حوادثی از قبیل انفجار گاز و ریزش معدن کشته شده اند. در اول ماه مارس ۲۰۰۴ نیز انفجار گاز در معدن زغال سنگ Jinshanpo موجب کشته شدن ۲۸ معدنچی شد. با اینکه چند روز قبل از آن خرابی سیستم تهویه به مدیر و صاحب معدن اطلاع داده شده بود اما او هیچ اقدامی در این مورد انجام نداد و

امپریالیسم آمریکا. عراق در...

(بقیه از صفحه ۱۷)

مقاومت رشد یابنده مردم عراق در شرایط تشدید اختلافات قدرت های امپریالیستی، در شرایط رویگردانی مردم آمریکا از ادعاهای کاذب دولت بوش در توجیه جنگ و اشغال عراق، بالا رفتن هزینه جنگ و وارد شدن فشار اقتصادی بر مردم آمریکا بخصوص طبقات و اقشار زحمتکش و اقلیت های سیاه پوست باعث آن شده که امپریالیسم آمریکا بکوشد تا از این ضعف مقاومت سود جوید. و با به صحنه راندن گروه دیگری از مرتجعین و سرسپردگان خویش زیر نام "انتقال قدرت" به مردم، بندهای سلطه و سرکوب را بر پاهای آنها هر چه مستحکم تر سازد.

در حقیقت آمریکا قصد دارد، نیروی را در عراق به عنوان دولت طراحی کند که در ذهنیت مردم عراق نه

در بطن اوضاع موجود، تنفر عظیم خلق های عراق از امپریالیست ها، و رشد جنبش مقاومت آنها نقطه امیددی در بحران کنونی ست. این اوضاعی ست که تمام جریانات بورژوائی و مرتجع تلاش می کنند از آن به نفع خود و امپریالیست ها استفاده کنند. در این اوضاع، وظیفه تمام نیروها و افراد انقلابی و مترقی و آزادیخواه این است که با دفاع از مقاومت مردم عراق و تمایز قائل شدن میان این مقاومت و تحریکات مرتجعین و افشای این تحریکات خواستار خارج شدن نیروهای متجاوز و پایان اشغال عراق زیر هر نامی گردند تا شرایط برای مهیا شدن فضائی که در آن طبقه کارگر و خلق های عراق بتوانند آزادانه سرنوشت شان را خود در دست گیرند، آماده گردد.

پیروزی از آن خلقهاست!

نیرونی سرسپرده بلکه نیرونی "خودی" جلوه گر شود. در کنار آن، آمریکا با تمام مشکلات اش در عراق شبانه روز مشغول سازماندهی و تعلیم ارتش به اصطلاح عراقی است؛ ارتشی دست ساز امپریالیسم. از این پس، این گونه دولت با حمایت چنین ارتشی و در کنار حضور مستقیم نیروهای اشغالگر "کنترل" منابع طبیعی عراق و "تصمیم گیری" درباره آنها را عهده دار خواهد شد.

آچه روشن است این است که هم اکنون آمریکا در باتلاقی که خود ایجادگرش بوده دست و پا می زند و به دلیل مقاومت روزافزون مردم عراق در مقابل حضور اشغالگر او نتوانسته اشغال عراق را که جزئی از یک استراتژی کلان جهانی است، آن طور که بخشی از امپریالیست های آمریکائی رویایش را داشتند به پیش برد و نتوانسته کنترل مطلوب خود را بر عراق تأمین کند. وعدم امنیت و ثبات مشکل اصلی اشغالگران آمریکائی ست.

درس های بزرگ کمون پاریس

(به مناسبت نود و پنجمین سالگرد کمون پاریس)

{ قسمت سوم و پایانی }

نویسنده: چنگ چه زو Cheng Chih-Szu (ترجمه غلام)

این مقاله اولین بار در سال ۱۹۶۶ در شماره ۴ نشریه "هانگکی" (Hongqi) به چاپ رسیده است.



فریبکارانه به توافق رسید که انتخابات منطقه ای در پاریس را برگزار کند. به این ترتیب مذاکرات به مدت هشت روز به درازا کشید. اما تاریخ انتخابات کمون دوباره و دوباره به تعویق افتاد. این برای ورسا یک فضای تنفسی ایجاد کرد، در حالیکه کمون یک فرصت را برای تعرض به ضدانقلاب و شکست دادنش از دست داد. بعدها شهرداران پرده از نفس فریبکارانه آن مذاکرات که جهت تدارک برای جنگ طراحی شده بودند برداشتند. "تیغاد" Tirad اعتراف کرد: "هدف اصلی ای که ما دنبال می کردیم این بود که مانع از ورود فدرالیست ها به ورسا شویم و به دولت چند روزه فرصت داده شود تا نیروی دفاعی خود را سازماندهی کند." "ده ماقه ی" Desmarest نیز فاش ساخت که: "من ضروری دیدم که به ریسک کردن ادامه داده و به این وسیله برای دولت ورسا زمان بخرم تا بتواند خود را مسلح کند."^{۱۱}

ثانیاً، "تیغ" سخت بر طبل تبلیغاتش درباره "صلح" و "عدم دخالت در امور پاریس" کوبیده و رجزخوانی می کرد که مصمم است تا "جمهوری حفظ شود". همانطوریکه مارکس گفت "تیغ" از همان آغاز بی صبرانه جنگ دیوانه واری را همراه با "کمی بازی با موضوع آشتی" بر علیه کمون تدارک می دید ... در روز بیست و یکم مارس، زمانیکه هنوز ارتشی نداشت، او در پارلمان خاطر نشان ساخت: "آنطور که پیداست، ارتش را به پاریس اعزام نخواهم کرد." و در روز بیست هفتم مارس او دوباره عنوان نمود که: "ایجاد جمهوری امری تحقق یافته است، و من قاطعانه برای حفظ آن تلاش خواهم کرد."^{۱۲} با این حرف ها "تیغ" کوشش می کرد جمهوریخواهان پیر را به دور خود جمع کند تا رژیم ارتجاعی خود را رنگ و لعاب بزند، تا مناطق را فریب دهد و قشر میانی

های انقلابی را دارا هستند، آنها شمشیر براق را برای سلاخی کردن مردم در هوا می چرخاندند. اینها دقیقاً تاکتیک های دوگانه ای بود که "تیغ" Thiers بر علیه کمون پاریس بکار گرفت.

پس از عروج "تیغ" به ورسا Versailles، برای او تنها بین ۱۵ تا ۱۶ هزار سرباز و پلیس باقی مانده بود. این نیروهای باقیمانده، که شمار آنان اندک و روحیه شان پائین بود، نمی توانستند با نیروهای مسلح کارگران که از هر دو امتیاز، تعداد بیشتر و روحیه بالا برخوردار بودند برابری کنند، به اضافه آنکه پاریس تنها ۱۸ کیلومتر از ورسا فاصله داشت و نیروهای مسلح کارگران پاریس به سادگی می توانستند آن فاصله را در مدت یک روز طی کنند. "تیغ" درباره اوضاع آن زمان اعتراف کرد که: "آن روزها بدترین روزهای زندگیم بودند. ایده ای که در اطراف پاریس پخش شد این بود: "که کار ورسا تمام شد، همینکه به آنجا برسیم سربازان از جنگیدن سرباز خواهند زد." من مطمئن بودم که چنین نمی شود، اما در عین حال، اگر با هفتاد تا هشتاد هزار نیرو به ما حمله می کردند، هرگز مایل نمی بودم درباره قاطعیت ارتشی نظر بدهم که از احساس ضعف و زبونی عمیق شمار و تعداد خود مات و مبهوت مانده بود."^{۱۳} در هم چنین اوضاعی، برای محکم کردن جای پیش در ورسا و ضمناً برای زمان خریدن برای نیروهای ضدانقلابی، "تیغ" هنرمندانه و قاطعانه برای "مذاکرات" حيله گرانه اصرار ورزیده و گرد و غبار غلیظی را در مورد "صلح" براه انداخت.

اولاً به همه شهرداران مناطق پاریس دستور داد که با کمیته مرکزی گارد ملی درباره موضوع انتخابات کمون به مذاکره بپردازند. هدف از این مذاکرات آن بود که تا آنجا که امکان پذیر است توجه کمیته مرکزی را به خود جلب کرده تا که ورسا آمادگی حمله را پیدا کند. مجلس ملی، مخفیانه با شهرداران مناطق پاریس در زمینه "مذاکرات"

هنگامی که دشمن با طرح دروغین و ساختگی مذاکرات صلح در واقع تدارک جنگ را می بیند، پرولتاریا باید آمادگی مقابله با آن را داشته باشد، و تاکتیک های انقلابی دوگانه ای را برای مقابله با تاکتیک های ضدانقلابی دشمن بکار گیرد.

رهبری کمون مشترکاً در دست بلانکیست ها و پرودنیست ها قرار داشت. هیچکدام احزاب انقلابی پرولتری نبودند، هیچکدام نه مارکسیسم را شناخته بودند و نه تجربه ای در رهبری انقلاب پرولتری داشتند. بوسیله پرولتاریا به جلو رانده شدند، بعضی چیزها را به درستی انجام دادند، اما به خاطر فقدان آگاهی سیاسی، اشتباهات زیادی مرتکب شدند. یکی از آن اشتباهات این بود که آنها قربانی مذاکرات جعلی صلح دشمن واقع شدند درست در حالی که دشمن مشغول تدارک جنگ بود. آنها دشمن را به دیوار چسبانده بودند، اما ضعف کارشان آن بود که جهت کسب پیروزی قطعی نابودش نکردند. آنها به دشمن اجازه دادند تا به بهانه مذاکرات دروغین صلح برای خود فضای تنفسی دست و پا کند و در همان زمان قادر شود نیروهایش را برای ضد حمله بازسازی کند. آنها شانس آنرا داشتند که پیروزی انقلابی خود را گسترش دهند، اما اجازه دادند آن پیروزی از دست برود.

تمام طبقات استثمارگر در تاریخ تاکتیک های ضدانقلابی دوگانه، از یک طرف قهر ضدانقلابی برای سرکوب و از جانب دیگر مذاکرات تو خالی صلح جویانه، گاهی همزمان و گاهی در دو زمان مختلف بکار می گیرند. زمانیکه تدارکات حمله به مردم کاملاً پایان گرفته، و یا هنگامیکه آنها خودشان زیر حملات نیروهای انقلابی قرار دارند، آنها بکرات به حربه "صلح" برای فریب مردم دست می زنند. هنگامیکه احساس می کنند به قدر کافی قدرت شکست توده

در حالی که سرگرم انتخابات و مذاکرات بود فرصت طلایی را جهت تقویت نیروهای انقلابی از دست داد و در برداشتن گام های لازم به منظور گسترش پیروزی ناکام ماند. پاریس از بستن دروازه هایش و کنترل ارتباطات بازماند. نیروهای ارتجاعی آزاد گذاشته شده بودند تا به میل خود وارد و خارج شوند. پاریس از سرکوب همه جانبه فعالیت های ضدانقلابی بازماند. از به کنترل درآوردن بانک فرانسه بازماند. و علاوه بر چیزهای دیگر، پاریس از حمله به ورسای بازماند. اما برعکس، ورسا این فرصت را به دست آورد تا نیروهای ضدانقلابی را تقویت کرده و تدارکات خود را برای تعرض به پاریس تکمیل کند.

برخی از اعضای کمون قادر بودند خصلت دوگانه تاکتیک های "تی یغ" را ببینند، به افشاء موضوع صلح حيله گرانه پرداخته و هم چنین خوش خیالانی را که بر این باور بودند که صلح می تواند از طریق سازش بدست آید، زیر ضرب انتقاد گرفتند. آنها هم چنین، درک کاذبی که از مقوله صلح در کمون غالب بود را مورد انتقاد قرار دادند. برای نمونه در میتینگ چهارم ماه می اعضای کمون، "گفوسه پاسکال" Grousset Paschal، به عنوان یک عضو گفت: "شهروندان، وضعیت بسیار جدی است ... زیرا اکنون چند هفته از زمانیکه ارتجاع نقاب آشتی به چهره زد می گذرد و این نقاب هنوز از چهره اش برنیافتاده است."^{۱۱} ادامه دادن به صحبت درباره آشتی پس از اعلان مکرر جنگ از سوی دولت ورسا، حرف به میان آوردن درباره آشتی هنگامیکه توپ ها بر سرمان می گردند، زمانیکه برادران ما با گلوله های قاتلین ورسا به خاک و خون کشیده می شوند، حرف زدن درباره آشتی، یعنی خیانت، یعنی تضعیف دفاع از پاریس، یعنی تشویق کردن شهروندان به اینکه از خود ضعف نشان دهند و سوق دادن آنها به خالی کردن میدان نبرد، و این در واقع یعنی حرف زدن از تسلیم و شکست."^{۱۲} نشریات انقلابی و تشکل های توده ای نیز دسیسه های ضدانقلاب در مورد "مذاکرات صلح" و نیز توهم نسبت به آشتی را بطور جدی افشاء می کردند. بیانیه "کمیته مرکزی اتحادیه زنان برای دفاع از پاریس و رسیدگی به زخمی ها" با صدای رسا اعلام نمود: "نه، آنچه که ما زنان کارگر پاریس آمده ایم تا اعلام کنیم نه صلح، بلکه جنگ تا پای جان است! امروز، آشتی کردن به معنی خیانت است! ... این به معنی انکار ایده ... رهائی کارگر از بردگی بوسیله خودش، است."^{۱۳} باشگاهها در تمام مدت قاطعانه با سازش مخالف بودند و از شرکت کردن طرفداران سازش و مصالحه در میتینگ های خود ممانعت به عمل می آوردند. برخی از باشگاهها حتی نمایندگانی

مقاومت دست بکشند، دروازه های پاریس به مدت یک هفته برای همه شان به جز عده کوچک قاتلین باز خواهد بود."^{۱۴}

اما دو هفته بعد، پس از آنکه پروس ها شمار زیادی از زندانیان را آزاد کردند و ورسا صد و سی هزار نیرو به هم زد و "مک ماهون" Mac Mahon به او تضمین داد که می تواند در مدت کوتاهی وارد پاریس شود، "تی یغ" نقاب "صلح" و "مذاکره" و "عدم مداخله" را کنار زد. او فوری خطاب به مجلس گفت: "قانون در دست وارد پاریس خواهد شد، و از آنهاییکه جان سربازان را گرفته اند و یا نهادهای تاریخی را از بین برده اند کاملاً تقاص پس خواهد گرفت!"^{۱۵} او گفت: "من هیچگونه احساس گناهی نخواهم کرد! مجازات کامل خواهد بود و عدالت قاطع و بدون کم و کاست اجرا خواهد شد!"^{۱۶} او به بناپارتهای راهزنش گفت که آنها مجوز دولتی در دست دارند تا محض انتقام هرچه دلشان خواست بر سر پاریس بیاورند.

اعضای کمون پاریس همگی درک مشترکی از تاکتیک های دوگانه و ضدانقلابی "تی یغ" نداشتند. بیشترشان یک شناخت سطحی از ماهیت طبقات ارتجاعی داشته و در خوشبختی درباره صلح بسر می بردند. پس از پیروزی قیام، بعضی از نمایندگان بورژوازی متوسط و خرده بورژوازی به ایده ایجاد صلح از طریق انتخابات چسبیده بودند، آنها می گفتند "رأی بهتر از خونریزی است ... تنها رأی اکثریت قاطع مردم می تواند از درگیری و تخاصم جلوگیری کرده و نیروی کار را محفوظ نگه دارد."^{۱۷} می گفتند که: "تنها انتخابات می تواند موجب آرامش افکار گردد، آرام و قرار در خیابانها بوجود آورد، ایجاد اعتماد کند، نظم بوجود آورد، یک دولت ایجاد کند و نهایتاً مانع از مبارزه کینه توزانه ای خواهد شد که جمهوری را در دریائی از خون غرق خواهد کرد."^{۱۸} کمیته مرکزی گارد ملی نیز طلب "نوع دوستی" و "علو طبع" کرد و نیز اینکه این دو کلمه باید "آن اسم اعظم: یعنی برادری" را بیافریند. آنها به اشتباه اعتقاد داشتند که برقراری کمون از کانال انتخابات، از جنگ داخلی ممانعت می کند. آنها دستور دادند تا سنگربندی ها را از خیابانها بردارند و در عین حال مشغول تدارک انتخابات شدند، چندین بار با شهرداران مناطق مختلف پاریس بر سر تاریخ، پروسه و امور تکنیکی انتخابات وارد مذاکره گردیدند.

اما آراء رأی دهندگان قدرت سحرانگیز تبدیل سلاح های جنگ به هریر و ابریشم را نداشتند. آراء آنها نه "آرام و قرار در خیابانها بوجود آورد" و نه "نیروی کار را محفوظ" نگاه داشت. برعکس، پاریس

را تحمیق گرداند، و تا پاریس را خلع سلاح و منزوی کند. "عدم دخالت گری" ادعایی او بر شهوت افسارگسیخته اش برای کشتار سرپوش می گذاشت و با حرف هایش در باب "حفظ جمهوری"، به عبارت دیگر، داشت می گفت که می رود تا جمهوری پرولتاریائی را خفه نماید.

در عین حال که بر "مذاکرات" حيله گرانه اش پای می فشرد و داد و فریادهای گوش خراش درباره "صلح" راه انداخت، "تی یغ" مشغول تدارک سرکوب مسلحانه کمون بود. او نیروئی از سربازان رنگارنگ را جمع آوری کرده، به بیسمارک التماس می کرد که اسیران جنگی فرانسوی را آزاد کند؛ او مأمورینش را به میان زندانیان فرستاد تا آنها را بر علیه کمون بشوراند و به آنها تعلیم دهند، او گروه های ژاندارم، سواره نظام و توپچی مورد نیاز برای حمله به پاریس را تشکیل داد و شمار زیادی مأمور مخفی به پاریس فرستاد تا اطلاعات نظامی جمع آوری کنند. برای محاصره پاریس دایره پر زوری از پاسگاههای مجهز به توپ و تجهیزات نظامی بدور آن ایجاد کرد، او ماشین تبلیغاتی را براه انداخت تا که افکار عمومی را برای سرکوب قیام آماده کند. پس از دو هفته تدارکات چند جانبه، ورسا تعرض مسلحانه اش را بر علیه پاریس آغاز کرد.

از آغاز آوریل تا شروع ماه می، نیروهای "تی یغ" هنوز بطور چشمگیری ضعیف بودند. زیرا که تبلیغاتی نتوانسته بودند تعداد زیادی از زندانیان را متقاعد کند، و حمله نظامی نمی توانست سریع پیش رود و احتمال پیروزی بر پاریس چندان بالا نبود. بنابراین در این ایام "تی یغ" همراه با حملات نظامی، کمدی آشتی را نیز فراموش نکرده بود. از یک طرف او به قتل عام کموناردها ادامه میداد و به پروس ها التماس می کرد تا شمار بیشتری از زندانیان فرانسوی آزاد کنند، از طرف دیگر از نهادهائی مانند "انجمن اتحادیه جمهوریخواهان دوریتس پاریس" و نهادهای بورژوائی دیگری برای "میانگیری" جهت فریب و خلع سلاح کند، تا که کمون تسلیم شود و به این ترتیب آنچه را که نمی توانست از طریق زور در میدان جنگ به چنگ آورد، با فریب کسب کند. در بیست و هفتم آوریل، برای مثال، او به پارلمان گفت: "من این را بارها و بارهاست که تکرار می کنم؛ بگذار آن سلاح های خدانشناس از دست هائی که آنها را بر گرفته اند بیافتد، آنوقت با عمل صلح، ساده انکاران دستگیر و آن شمار کوچک جنایت کاران منزوی خواهند شد."^{۱۹}

در هشتم ماه می، او خطاب به نمایندگان قشر میانی آشتی طلب گفت: "هر زمان که قیام کنندگان از



گرامی باد ۱۸ تیر ماه سالگرد جنبش دانشجویی سال ۱۳۷۸!

پنج سال پیش در شبانگاه ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی وحشیانه به خوابگاه دانشجویان در تهران حمله کردند و ضمن چپاول و در هم شکستن خوابگاه ها، بسیاری از دانشجویان را مورد ضرب و شتم قرار داده و چند تن از آنان را از پنجره به پایین پرتاب کردند. هجوم مزدوران جمهوری اسلامی به خوابگاه ها و ضرب و جرح وحشیانه دانشجویان و به ویژه دختران دانشجو، با هدف سرکوب اعتراضات دانشجویی و در هم شکستن جنبش نوپای دانشجویان به پا خاسته بر علیه دیکتاتوری حاکم صورت گرفت. دانشجویان مبارز خواهان حقوق صنفی خویش، آزادی بیان، حق فعالیت سیاسی و حق تشکل و دمکراسی بودند. در عوض، رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و دولت خاتمی مزدور بنا به ماهیت وابسته به امپریالیسم خویش، خواست های عادلانه آنها را با سرنیزه و قداره و گلوله و بگیر و ببند پاسخ دادند.

یورش وحشیانه قداره بنان حکومتی به خوابگاه های دانشجویی، خشم فروخته دانشجویانی که نزدیک به دو دهه با تعرضات و تجاوزات مداوم حکومت جمهوری اسلامی به حقوق صنفی- سیاسی خود روبرو بودند را برانگیخت و انگیزه ای شد که گسترده ترین جنبش دانشجویی رادیکال در دوران حکومت اسلامی از ۱۸ تا ۲۳ تیر ماه را به دنبال آورد.

در اواخر زمامداری رفسنجانی مزدور، یعنی در شرائطی که بحران شدید اقتصادی و اجتماعی و نفرت عمیق توده ها از یک سو، و بن بست سیاسی رژیم در عرصه داخلی و خارجی از طرف دیگر، حکومت جمهوری اسلامی را جدی تر از همیشه در لبه پرتگاه سقوط قرار داده بود، رژیم کوشش کرد تا با علم کردن خاتمی فریبکار و گروهی از مزدوران شناخته شده خویش زیر نام جبهه دوم خرداد و با برخورداری از حمایت و تبلیغات امپریالیست ها خود را "دمکرات" جلوه داده اوضاع سیاسی را در عرصه جهانی به نفع خود تغییر دهد. تبلیغات فریبکارانه می کوشید با زیر پا گذاردن تمامی واقعیات دهشتناک جامعه تحت سلطه ما نظیر فقر و بیکاری و سرکوب گسترده، لباس "دمکراسی" و "اصلاح طلبی" بر اندام جلادان حاکم بپوشاند. در این راه مرتجعین با سازمان دادن تبلیغات ریاکارانه فوق موفق شده بودند تا حمایت سیاسی برخی از سازمان های "چپ" سازشکار را هم به سوی خود جلب کنند. با وجود تمامی این تلاش ها اما آنچه رژیم قادر به کتمان و حل اش نبود نفرت عظیم توده های ستمدیده بود که در طول مدت قریب به ۲۰ سال با فقر، فلاکت، شکنجه، زندان و اعدام گسترده رژیم دست و پنجه نرم کرده بودند و "لبخندهای" خاتمی فریبکار نمی توانست شرایط ذلت بار زندگی آنان را تغییر دهد. جنبش دانشجویی در بطن چنین شرائطی اتفاق افتاد و سریعاً حمایت گرم و فعال توده های تحت ستم را به خود جلب کرد. این جنبش با شعارهایش قبل از هر چیز خط بطلانی دوباره بر توهم "دمکراتیسم" و "اصلاح طلبی" در چارچوب جمهوری اسلامی کشید و نقاب از چهره سرکوبگر خاتمی برافکند و یکبار دیگر با وضوح نشان داد که نیل به آزادی و دمکراسی و عدالت اجتماعی در کشور ما جز از طریق یک انقلاب اجتماعی بر علیه کلیت نظام ارتجاعی موجود و جز با برانداختن تمامی دارودسته های طبقه حاکم امکانپذیر نخواهد بود. رژیم سرکوبگر جمهوری اسلامی و تمامی دارودسته های درونی آن در وحشت از سقوط نظام حاکم، با بکارگیری تمامی ظرفیت های مخوف دستگاه سرکوب خویش به دانشجویان مبارز حمله برده و برای ارباب توده ها، آنها را به خاک و خون کشیدند. وزارت اطلاعات جهنمی حکومت به فرمان خاتمی و خامنه ای و با تصویب "شورای عالی امنیت" به دستگیری و ربودن و شکنجه دانشجویان و مردم به پا خاسته دست یازید. در نتیجه هزاران تن از دانشجویان و مردم به پا خاسته دستگیر و روانه سیاهچال ها شدند. امروز بعد از گذشت ۵ سال هنوز صدها تن از دانشجویان و مردم دستگیر شده در سیاهچال های رژیم بسر می برند و آزادی آنان خواست بدون چون و چرای تمامی مردم ماست.

جنبش دانشجویی- مردمی تیر ماه ۱۳۷۸ با توجه به فقدان وجود یک رهبری انقلابی در رأس آن و عدم پیوندش با جنبش سایر اقشار خلق و به ویژه طبقه کارگر ایران، در زیر هجوم سهمگین ماشین سرکوبگر جمهوری اسلامی تاب نیاورد و توسط رژیم وحشتزده حاکم در هم کوبیده شد. اما این جنبش انقلابی همانند صدها جنبش خودجوش دیگر در سال های اخیر، با توجه به درسهایش و با توجه به اهداف آزادیخواهانه دانشجویان و توده های تحت ستمی که در آن شرکت کردند، در پیشرفت مبارزات انقلابی مردم ما نقش بسزایی ایفاء کرد. این جنبش با توجه به تجارب گرانمایی که در رسواساختن رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی و دولت خاتمی فریبکار و حامیان داخلی و خارجیش بر جای گذارد، در زمره جنبش هایی است که درس های آن همواره الهام بخش مبارزات مردم ایران خواهد بود.

در سالگرد جنبش دانشجویی - مردمی تیر ماه ۱۳۷۸ ما یاد جانباختگان این جنبش بزرگ مردمی را گرامی می داریم و خواستار آزادی دستگیر شدگان این جنبش و تمامی زندانیان سیاسی هستیم.

گرامی باد خاطره جانباختگان جنبش دانشجویی - مردمی ۱۸ تیرماه ۷۸!

نابود باد رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد آزادی، زنده باد کمونیسم!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران - تیر ماه ۱۳۸۳

برقرار باد پیوند مبارزاتی دانشجویان. کارگران و زحمتکشان سراسر ایران!

ستون آزاد

خوش گاه!

شرکت کننده گرامی در پالتاک از سوی چخا!

پیش از همه امید تندرستی و شادی. ایده بسیار خوبی است که گفتگوهای تان با جریانات سیاسی به گونه ای نوشتاری در نشریه "پیام فدایی" در دسترس خوانندگان نشریه قرار داده شده تا آنان که هنوز دسترسی به کامپیوتر ندارند در جریان چگونگی روند مباحث و پیشبرد آن قرار گیرند! گفتارهای نوشته شده در شماره های پیشین نشریه در دو مورد اخیر را که مربوط به سالگرد آغاز حرکت مبارزه مسلحانه در سیاهکل (۱۹ بهمن) و دیگری درباره موضوعات کارگری بود با علاقه فراوانی خواندم و مایه خشنودی بود که به جا، اشارات روشن و مختصر و مفیدی در مورد حرکت آغازین رفقا و آگاهیهای ناگفته درباره رفقا و تأکید بر آگاهیهای "کم رنگ شده" یا بهتر است گفته شود آگاهانه از جانب مدعیان دروغین ادامه دهندگان سازمان آغازین که کم رنگ کرده می شود، داشته اید. غرض از این نوشته یا یادداشت کوتاه جلب توجه و دقت تان به موضوعی است که تکرار آن به چگونگی مناسبات تان با دوستان و علاقه مندان تان لطمه جبران ناپذیری وارد خواهد نمود و در انتها سلامت و صداقت در گفتار و کردارتان را به زیر سؤال خواهد برد و در بهترین حالت به مخدوش کردن مرز دوستان و دشمنان تان منجر خواهد گردید! شما به درستی به شیوه های موزیانه و پدرگرایانه جریان کثیف و مزدور حزب توده در آن زمان برخورد داشتید. اما آنگاه که در پالتاک نوبت به نمایندگان امروزی آنان می رسد دچار کم توجهی می شوید و حتی در رو دربایستی قرار می گیرید و چندین بار "نماینده سرشناس" آن جریان مودی امروزی را "رفیق" خطاب می کنید؟! لطفاً سوء تفاهم نشود، کسی قصد مقایسه تشکیلاتی و سازمانی - تاریخی جریان موسوم به "راه کارگر" را با حزب کثیف و مزدور توده ندارد. سخن بر سر این نیست که دو جریان از یک گذشته مشترک می آیند و اینکه قدمت

نظریه پرداز (بخوان نشخوارگر تئوری سازان پیشین بی عمل در خدمت سرمایه) مفتخر گردیده اند می شد، اما مشکل فراتر از این افراد است که تعدادیشان حتی در زمان شاه به همراه تان شکنجه می شدند و باصطلاح دارای دشمن مشترکی (بنام دیکتاتوری ستم شاهی) هم بوده اید؟! چه بسا در آن زمان در زندان ساواک همدیگر را "رفیق" هم نامیده اید! برای یادآوری تان شما را به حافظه تاریخی آن دوران در زندان های ساواک رجوع می دهم: مگر امثال همین نماینده سرشناس "رفیق" نامیده تان کمر به نابودی دیدگاههای رفیق مسعود نیسته بودند؟ مگر امثال همین ها که در مقطع قیام از زندان بیرون آمده و در آن هنگام به "خط ۴" موسوم بودند با شرط و شروطی فراخوان ادغام به سازمان را به دروغ نمی دادند و اینکه "سازمان می بایست بگونه ای علنی در سطح جنبش رد کردن مشی مسلحانه را اعلام نماید." و پس از آن در کنار حزب کثیف و مزدور توده و جریانات خط ۳ پیشین فشار به بدنه سازمان می آوردند و داستان "مبارزه مسلحانه جدا از توده" را "پیراهن عثمان" کرده بودند. مگر امثال همین ها نبودند که مزورانه چو انداخته بودند که گویا "مبارزه مسلحانه چریکها باعث غیر کارگری شدن سازمان ها و گروههای چپ (خود کمونیست نامیده) شده است؟!؟" مگر امثال همین ها نبودند که ناصادقانه سازمان چریکهای فدایی (آغازین) را متهم می کرده اند که: "کارگران پیشرو را از کارخانه ها بیرون کشیده و سلاح به دست شان می دادند و بهمین دلیل انقلاب کارگری صورت نپذیرفته است؟!؟" مگر همین ها نبودند که: گروههای بیرون آمده از حزب کثیف و مزدور توده و اکثریتی های خائن و مجیزگوی شان را در سطوح بالای تشکیلاتی به عضویت خود درآوردند؟! مگر همین ها نبودند که با شروع بگیر و ببندها در سال های شصت اعلام تعطیلی مبارزه نمودند و بجای دوستی و نزدیکی با بخشهای رادیکال و مبارز جنبش، نزدیکی با جریانات مزدور سرمایه را برگزیدند؟ مگر همین ها نبودند آنگاه که "قدری آب ها از آسیاب افتاد" نقش محلل را موزیانه و پنهان بین چپهای رادیکال + سانتریست و جریانات مزدور سرمایه ایفا می نمودند؟ مگر همین ها نبودند که ابتدا عاشق سینه چاک استالین و پس از فروپاشی بلوک شوروی سابق "تواب" ایدئولوژیک شده و هر آنکس را که دم از انقلاب و کمونیسم می زد به اصطلاح به هواداری "دولت ایدئولوژیک و استالینیسیم" متهم می

کردند؟ مگر همین ها نبودند که چه سوء استفاده هایی بر سر جریان درگیریهای درونی جناح انقلابی فدایی نمودند؟ مگر همین ها و امثال شان نبودند که سناریوی دوم خرداد را "انقلاب" نامیدند؟ مگر همین ها نبودند که اوج سقوط خود را در یک پراتیک اجتماعی در خارج از کشور (کنفرانس برلین) به نمایش گذاشتند؟ مگر همین ها نبودند که نیروها و افراد معترض به کنفرانس برلین را "چماقدار" می نامیدند؟ مگر همین ها نبودند که پس از آن از جانب نیروهای رادیکال و سرنگونی طلب طرد و بایکوت گردیدند؟ مگر همین ها نیستند که دیگر به گونه ای علنی و وقیحانه با جریانات راست و مزدور بسان اکثریتی های کثیف مزدور سرمایه اعلامیه های مشترک صادر می نمایند؟ و دهها نمونه از مودیگریهای این جریانات وجود دارد که خودتان بهتر می دانید و لزومی به تکرار نیست. در پایان پرسش اینست که آیا "رفیق" نامیدن اینان لوث نمودن واژه "رفیق" نیست؟ یا اینکه می بایست این واژه را دوباره به تعریف نشست؟ متأسفانه هنوز در هیچ جا از نوشته جات نیروهای خود کمونیست نامیده تعریفی جامع از واژه "رفیق" ندیده ام! آیا ما هم باید بسان سوسیال دمکراتها این واژه را تا سطح بکار بردن واژه "اقا" پایین بیاوریم؟ آیا می توان چریک فدایی خلق عزیز و گرامی مسعود احمدزاده را رفیق نامید و همزمان نقطه مقابل شان افرادی مانند "محمد رضا شالگونی" را رفیق نامید؟ آیا می توان رفقای کارگر چریک فدایی مانند: اسکندر صادقی نژاد، جلیل انفرادی، حسن نوروزی، ... را رفیق نامید و همزمان پادشاه خسروشاهی را هم رفیق نامید؟؟؟ بهتر نیست در آینده دقت بیشتری نمود؟ و در استفاده از واژه "رفیق" که بار سیاسی خاصی را در ادبیات کمونیستی نمایندگی می کند، کاربرد دقیق تری را پیشه کرد؟ آیا بهتر نیست بجای نزدیکی تا حدودی غیر قابل کنترل، به نزدیکی های طبیعی با کسان برآستی دوست دست زد؟ همانگونه که خودتان به درستی اشاره کردید: "اینان اهل مبارزه و ضربه زدن به خفقان و استبداد رژیم وحشی و کثیف در خدمت سرمایه اسلامی ایران نیستند تا بدینوسیله کمکی به خود سازماندهی کارگران شود!!" (نقل به معنی)

دوستدار دوستان - سر خود
سرامتن بهار سال نیامده

می توان آیا شعری سرود ...

(ارغوان فراهانی)

می توان آیا شعری سرود؟
شعری که دستی شود که به یاری آید،
نه شعری که میبرد
همچون گلوله تفنگ شکاری
گلوی پرنده را.

شعری که فریاد کند
شکسته صدای هنر فونین ارغوان را^(۱)
به آن سوی دیوارها؟

شعری که برز از صفره ها بالا
پای به زنجیر یخ زده را،^(۲)

می توان آیا شعری سرود که بستاید
نه پشمانی زیبا،
که پشمانی که می بیند معایق را؟

می توان آیا شعری سرود که بنوازد
نه فوش آهنگ آوای افسونگری،
که عاشقانه پرواز کبوتر را؟

زیرنویس: شعری که سقفی شود از آواز پرندهگان،

بستری شود از گل

بسم در آتش عشواق را،^(۳)

شعری که نمایان شود هر شب

پون خانوسی در آب

در انتظار دریا دران آگاه،

شعری که روشن کند راه را،

قطرات سفر را،

می توان آیا شعری سرود که تصویر کند

نه بسم زیبایی معشوق

که افکار والای انسان را؟

می توان آیا شعری سرود که بیاید

نه از باغ رویاها،

که از پنگلی واقعی؟

می توان آیا شعری سرود؟

- ۱- ارغوان رفیقی که از بیماری آسم رنج می برد به طوری که اغلب برای تنفس به دستگاه اکسیژن نیاز داشت. طبق اطلاعات پراکنده ظاهراً این رفیق توسط دژخیمان جمهوری اسلامی دستگیر شده ولی از سرنوشتش اطلاعی در دست نیست.
- ۲- به یاد فرد فقیر و بی سرپناهی در شهر مریوان که یک روز زمستانی موقع بردن مقداری قند و چای برای مادر پیرش در روستایی در اطراف مریوان، از شدت سرما در کوهستان یخ زد و جسدش را مدتی بعد پیدا کردند.
- ۳- عشواق دوستی بود که با آتش زدن خودش خودکشی کرد.

اینکه آنها تنها زمانی به هیئت زن درخواهند آمد که "مرد باشند". کودکان کارگر را نیز با قساوت تمام کشتند و می گفتند که "آنها بزرگ خواهند شد و بر علیه نظام قیام خواهند کرد". این تهاجم و کشتار بی رحمانه که اسمش را "شکار کردن" گذاشته بودند تا پایان ماه ژوئن طول کشید. پاریس مملو شده بود از اجساد، پاریس دریائی از خون شد و کمون در آن دریای خون غرق گردید. بیشتر از سی هزار انسان قتل عام و بیشتر از صد هزار انسان زندانی یا تبعید اجباری شدند. این بود پاداشی که ورسا در مقابل "نوع دوستی" و "علو طبع" به پاریس ارزانی کرد. اینگونه بود پایان مذاکرات حيله گرانه صلح و تدارک واقعی جنگ. این درس تلخی بود که با خون نوشته شد. این درس به ما می آموزد که پرولتاریا باید انقلاب را تمام راه تا پایان به پیش ببرد، جنایتکاران باید تحت پیگرد قرار گیرند و نابود شوند، موش های خیس را باید تا سرحد مرگ به چوب بست، و بالاخره آنکه نباید به دشمن فرصت داد تا نفس تازه کند.

تفاهم تلقی می شود.^{۱۳} ولی هنگامیکه روشن شد که این امر یک سوء تفاهم نبود، بلکه امری آگاهانه و تعرضی طراحی شده بود، دیگر کار از کارجا گذشته بود و به دلیل عدم تدارکات کافی، چه سیاسی و چه نظامی، به رغم مقاومت قهرمانانه و جدی، دیگر دیر شده بود.

هنگامیکه ورسا شمشیرهایش را تیز می کرد، پاریس در حال رأی دادن بود، موقعی که ورسا تدارک جنگ را می دید، پاریس مشغول مذاکره بود. نتیجه این شد که دیوانگان ورسا با ساتورهای قصابیشان وارد پاریس شدند. آنها اعضاء و سربازان کمون را دستگیر و تیرباران کردند، پناهندگانی را که به کلیساها پناه برده بودند به گلوله بستند، سربازان زخمی را در بیمارستانها به گلوله بستند، کارگران مسن را بی رحمانه تیرباران کردند و می گفتند که آنها مسبب شورش های پیاپی بوده و جنایت کارانی کار کشته هستند، زنان کارگر را دیوانه وار به گلوله بستند و می گفتند که آنها "زنائی آتش افروز" اند و

درس های بزرگ کمون ...

(بقیه از صفحه ۲۰)

را به کمون فرستادند تا از کمون بخواهند که کسانی که از در مصالحه با ورسا وارد می شوند را خائن معرفی نماید. اما افسوس، این ایده های درست بطور کامل پذیرفته نشدند، و تا مقطعی که مزدوران ورسا حمله به پاریس را آغاز کردند، هنوز افراد زیادی وجود داشتند که چشمان خود را به روی فلاکت ها نگشوده بودند و هنوز کاملاً به کار انتخابات اعضاء کمون مشغول بودند. در همان زمان "لیساگه غی" Lissagaray، یکی از شاهدان عینی ماجرا، نوشت: "تمام پاریس به آتش توپخانه گوش می کرد. هیچکس فکر نکرده بود که یک چنین تعرضی صورت گیرد. از روز بیست و هشتم، مردم در اعتماد کور بسر می بردند... بدون تردید تفنگ ها آتش باران می کنند لیکن این آتش باران در بدترین حالت یک سوء



چاپ جدید

حماسه مقاومت

منتشر شد!

برای تهیه این کتاب می توانید با
آدرس های ارتباطی سازمان
تماس بگیرید:

سوئد:
I.S.F.G, BOX 12141
40242 GOTEBOG
SWEDEN

کانادا:
P. O. BOX 39134
LONDON, ON
N5Y 5L1
CANADA

ipfg@hotmail.com

انگلستان:
BM BOX 5051
LONODN
WC1N 3XX
ENGLAND

هلند:
POSTBUS 10492
001 EL AMSTERDAM
NEDERLAND

• نزدیک به ۲۶۴ میلیون کودک در سراسر جهان مجبور به کار می باشند: یعنی تقریباً از هر ۶ کودک ۱ نفر. ۷۳ میلیون تن از این کودکان زیر ۱۰ سال سن دارند. شمار کودکان کار در کشورهای پیشرفته ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار تن می باشد. نزدیک به سه چهارم کودکان کار در سراسر جهان؛ یعنی ۱۸۰ میلیون کودک با وحشتناک ترین اشکال کار کودکان؛ کارهایی که اصولاً برای کودکان خطرناک می باشند، سروکار دارند. ۱۱۰ میلیون تن از کودکانی که در این حوزه های خطرناک مشغول به کارند زیر ۱۵ سال سن دارند. سالانه ۲۲ هزار تن از کودکان کار در نتیجه صوانح مربوط به کار، جان خود را از دست می دهند. برخی برآورد می کنند که ۸ میلیون و ۴۰۰ هزار کودک در دام شنیع ترین اشکال بهره کشی از کودکان گرفتار آمده اند؛ اشکالی نظیر: بردگی، خرید و فروش کودکان، بیگاری در ازای بدهی، بهره کشی جنسی، پورنوگرافی کودکان و ...

• طبق بررسی ای که از سوی "کمیته مربوط به پناهندگان در آمریکا" (USCR) در سال ۲۰۰۴ انجام شده است، بیش از ۷ میلیون از ۱۲ میلیون پناهنده ای که در سراسر جهان در شرایط پناهندگی بسر می برند در کمپ ها و شهرک هایی مجبوس گردیده اند که ابتدایی ترین حقوق انسانی آنان را به مدت ۱۰ سال یا بیشتر از آنها سلب می نمایند.

خوانندگان مبارز!

یک نشریه انقلابی همواره به نیرو و مساعدت خوانندگان خود اتکاء می کند. نشریه پیام فدایی نیز به شما متکی است. ما را با کمک های مالی خود در انجام وظایف و فعالیت های مبارزاتی مان یاری رسانید.

"پیام فدایی" بر روی شبکه اینترنت

از صفحه چریکهای فدایی خلق ایران در اینترنت دیدن کنید.

از صفحه اشرف دهقانی در اینترنت

دیدن کنید:

<http://www.ashrafdehghani.com>

آدرس ما در اینترنت: <http://www.fadaee.org/>

شماره فکس و تلفن

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

0044 - 208 - 8805621

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران

با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

کمکهای مالی خود را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمایید.

National Westminster Bank
Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account No: 98985434

آدرس بانک:

PO Box 8082
4 the Broadway, Wood Green London N22 6EZ, England

آدرس پست الکترونیک

e-mail address: ipfg@hotmail.com

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!